

تقویم های رایج و نارایج در ایران

(فصلی از نزهة القلوب)

حمد الله مستوفی (زنده در ۷۴۰)

مقدمه و بازنویسی

رسول جعفریان

پاییز ۱۳۹۵

نام کتاب: تقویم های رایج و نارایج در ایران

(فصلی از نزهة القلوب)

حمد الله مستوفی

مقدمه و بازنویسی: رسول جعفریان

پاییز ۱۳۹۵

قم، نشر مورخ: ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| مقدمه | ۵ |
| اشارتی به زندگی حمد الله مستوفی | ۵ |
| چاپ های نزهة القلوب و متن حاضر | ۶ |
| موضوع این بخش از نزهة القلوب | ۱۰ |
| بحث از تقویم در نزهة القلوب در دو باب | ۱۱ |
| مستوفی و مفهوم ایران در این متن | ۱۲ |
| مستوفی، سنی دوازده امام و نگاهش به اسماعیلیه و امامیه | ۱۴ |
| حکایت آشفنگی های سیاسی پس از مرگ سلطان ابوسعید در این رساله | ۱۷ |
| آگاهی در باره شب ماشوش | ۲۰ |
| متن | ۲۳ |
| [بابت اول] | ۲۳ |
| [۱ .] الاسلامیة (العربیة) | ۲۳ |
| (ایام) متبرکه و سالشمار وقایع تاریخ اسلام و ایران تا سال ۷۴۰ | ۲۴ |
| [روزگار مولف و فراگیر شدن آشوبها و ملوک الطوائف] | ۵۷ |
| [حکام طوائف نشین ایران] | ۵۹ |
| [۲ .] الاسکندریة السریانیة | ۶۱ |
| [۳ .] الایغوریة ترکیه | ۶۴ |
| [۵ .] الجلالیة المملکیة | ۶۵ |
| [۶ .] اندانیة الغازانیة | ۶۵ |
| [۷ .] الفارسیة الیزدجردیه | ۶۷ |

| | |
|----|------------------------------------|
| ٧٠ | بابت دوم |
| ٧٠ | [١ .] الجاهلية العربية |
| ٧١ | [٢ .] الخطائيه |
| ٧١ | [٣ .] الخارزميه |
| ٧٢ | [٤ .] الروميه |
| ٧٢ | [٥ .] السغديه |
| ٧٣ | [٦ .] القبطيه بختنصریه |
| ٧٣ | [٧ .] المعتضديه |
| ٧٤ | [٧ .] الهنديه |
| ٧٥ | [٨ .] اليهودية بنى اسرائيل |

مقدمه

اشارتی به زندگی حمد الله مستوفی

شرح حال های مختلفی برای حمدالله مستوفی نوشته شده و نیاز به بازگویی آنها در اینجا نیست. (از جمله بنگرید: مقدمه ممتع و مفصل دبیر سیاقی بر نزهة القلوب؛ نیز مقدمه ظفرنامه، قسم الاسلامیه: ۷/۱ - ۱۱؛ و مدخل حمد الله مستوفی در دانشنامه ادب فارسی: ۲/ ۷۴۵-۷۴۶). بیشتر این مطالب، نکاتی است که وی به طور جسته گریخته در لابلای تاریخ گزیده، مقدمه نزهة القلوب و نیز در ظفرنامه در باره خود، پدران و شغل دبیری در میان آنان بیان کرده است. سه کتاب از او برجای مانده است: تاریخ گزیده، نزهة القلوب و ظفرنامه. آنچه در این جا ارائه شده، بخشی از نزهة القلوب است که شرح آن را خواهم داد. فقط بیفزایم، استاد دکتر احسان اشراقی از چهارمین کتاب وی ضمن مقاله ای کوتاه که در مجله تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر شده (۱۳۸۶ شماره یکم، سال دوم، ۱۳۸۰) سخن گفته است. این همان کتاب تجارب الامم یک جلدی چاپ مشهد (۱۳۷۴) است که مترجم آن، حمد الله مستوفی است اما چون نامش در نسخه مورد استفاده نبوده، در آن نیامده است، اما فی الواقع آن طور که آقای اشراقی فرموده اند، در نسخ دیگر و گزارش ها نام

وی به عنوان مترجم هست.

از مجموع آنچه در باره او گفته شده، تاریخ ولادت را به طور حدسی ۶۸۰ و وفات را پس از سال ۷۴۰ نوشته اند. مستوفی ظفرنامه را میانه سالهای ۷۲۰ تا ۷۳۵ نوشته است. نزهة القلوب که متن حاضر نیز بخشی از آن است، در سال ۷۴۰ منتشر شده و تاکنون اطلاع دیگری از مستوفی، پس از این تاریخ نداریم. محل دفن وی در قزوین است که همچنان باقی مانده و به عنوان گنبد دراز شناخته می شود.

مستوفی در متن حاضر، پس از بیان تأسیس تاریخ هجری در سال هفدهم از هجرت به روزگار عمر، گوید: «اکنون شمار سالهاش گفته شد که در هفتصد و چهل است». در جای دیگر هم پس از خاتمه سالشمار حوادث تاریخ اسلام گوید: «و امسال که سنه اربعین و سبع مائه است». در باره محاسبه تاریخ یزدگردی هم تاریخ تألیف رساله را ۷۰۸ یزدگردی می داند: «اکنون هفتصد و هشت است». در جای دیگری هم، سالی را که مشغول نوشتن رساله بوده، «صد و سی و ششم سال از جلوس چنگیز خان» نوشته است.

چاپ های نزهة القلوب و متن حاضر

بدون هیچ نکته ای باید عرض کنم، متن حاضر، بخشی است از قسمت مقدماتی کتاب با ارزش نزهة القلوب که تنها یک بار به صورت کامل در بمبئی در سال ۱۳۱۱ ق منتشر شده و پس آن هیچ گاه به صورت کامل چاپ نشده است.

چاپ شناخته شده از نزهة القلوب، متعلق به لسترنج است که تنها شامل

مقاله سوم کتاب، یعنی بخش جغرافی آن می شود. استاد محمد دبیر سیاقی هم همان مقاله سوم، یعنی بخشی را که لسترنج چاپ کرد و شامل بخش جغرافیای کتاب است، با مقدمه ای مفصل، از جمله ترجمه مقدمه لسترنج و شرحی در باره زندگی مؤلف و کتاب، و البته تصحیحی تازه و دقیق، منتشر کردند. این متنی است که معمولاً در اختیار ماست.

بخش دیگری از کتاب نزهة القلوب هم که در باره حیوان شناسی است، یک بار به صورت مستقل چاپ شده است.

عزیزانی که نزهة القلوب چاپ دبیرسیاقی را دارند، می توانند فهرست کامل محتوای کتاب را در مقدمه آن کتاب ببینند. متن یاد شده در ورژن سوم سی دی کتابشناسی و تراجم مرکز نور قرار داده شده است.

این که چرا متن کامل هنوز چاپ نشده، اسباب تاسف است و شاید هم کسی آماده نشر کرده باشد و بنده از آن خبر ندارم.

بخشی از مباحث اولیه کتاب نزهة القلوب که تنها در همان چاپ بی اندازه مغلوط بمبئی (چاپ سال ۱۳۱۱ ق) آمده، در باره تواریخ مورد استفاده در ایران است. این قسمت، که شرح آن را خواهم داد، هم فی حد نفسه بحث خوبی در تقویم نگاری در ایران و اطراف آن است و هم نکات تاریخی درون آن هست که ارزش مرور کردن دارد. بنابراین تصمیم گرفتم آن بخش را به صورت گذرا در اینجا مرور کرده و متن آن را هم تقدیم کنم.

برای این کار از دو نسخه استفاده کردم. یکی نسخه شماره ۲۹۵۲ فریم ۲۰۰ تا ۲۱۶ دانشگاه که نسخه صفوی است (فهرست دانشگاه: ۱۰ / ۱۸۴۶) این بخش را جدا کرده و در یک جنگ آورده است. این متن، گرچه کامل است، اما

اغلاط فراوانی دارد و به علاوه، تحریفاتی نیز در داخل آن صورت گرفته که اشاره خواهم کرد.

نسخه دیگر، نزهة القلوب کتابخانه برلین است که نسخه ای کهن به شمار می آید. متن آن دقیق، مطابق با املائی قدیمی، و حاوی اصطلاحاتی است که به طور معمول در آثار مستوفی و متون فارسی آن دوره به کار می رفته است.

با این که نسخه برلین بسیار کهن است (جمعا ۳۸۵ صفحه و بخش تقویم آن از صفحه ۳۲ تا ۶۶) و علی القاعده باید من آن را مبنا قرار می دادم، اما به دلیل هدف تاریخی که داشتم، یک متن منقح از هر دو را آماده کردم، جز این که هر کلمه یا عبارتی که در یکی از اینها نبود اما در دیگری بود، در داخل پرانتز آوردم. موارد داخل پرانتز، هم شامل کلمات و عباراتی می شود که در یکی از دو نسخه نیست، و هم شامل اختلاف نسخه یا به اصطلاح نسخه بدل می شود که داخل پرانتز گذاشته و پیش از کلمه دو نقطه سوار بر هم را یعنی «:» اضافه کرده ام. مواردی که در یک نسخه، یک جمله در یک نسخه بوده و در نسخه دیگر نه، قید کرده ام از کدام است، اما در مورد تک کلمات چنین نکرده ام.

البته در باره کلیاتی از این اختلافات لازم است اشاراتی داشته باشم. یک نمونه جالب که می تواند جالب باشد این است که در نسخه دانشگاه، عبارات کتاب، در مورد حساسی، دستکاری شده است. برای مثال، با این که در متن کهن، همه جا برای امام حسن و امام حسین، تعبیر امیر المؤمنین بکار رفته، در این نسخه این موارد حذف شده است. همین طور کلمه «معصوم» را برای امامان بکار برده و برای نمونه در باره سال وفات امام سجاد نوشته است: در سنه اربع و تسعین و ماه ذی حجه، وفات امام معصوم زین العابدین علی بن حسین بود.»

این در حالی است که در نسخه دانشگاه، این تعابیر حذف و فقط امام زین العابدین یاد شده است. تعبیر «امام معصوم» در باره همه امامان، در نسخه کهن برلین بکار رفته است.

مهم تر از آن این که در ذکر وقایع دوران رسول، در سه مورد تاریخ تولد سه خلیفه اول به متن افزوده شده، در حالی که هیچ کدام آنها در نسخه برلین نیامده و این نشان می دهد که فردی علاقه مند بوده تا این موارد در سالشمار حوادث اضافه شود.

موارد دیگری هم هست که گاه چندین سطر نسخه دانشگاه افزون دارد. در یک مورد در باره سجاعه، زنی است که پس از رحلت رسول (ص) ادعای نبوت کرد. در نسخه دانشگاه، یک پراگراف بلند در باره او آمده که نه در نسخه برلین هست و نه چاپ سنگی بمبئی. به نظر می رسد مطالبی افزون شده است، اما به هر حال زیاد نیست.

در باره نسخه برلین این را هم بیفزایم که به دلیل سقطات و وصالی های صورت گرفته، و نیز استفاده از چسب هایی که به تدریج متن زیر آنها ناخوانا شده، نقص هایی داشت که چاره ای جز تکمیل آنها از روی نسخه دانشگاه نبود. به علاوه، اغلاط واضحی در نسخه برلین هست، کما این که دو جا از ارقه را ارازقه نوشته و از این قبیل کم و بیش دارد.

از نظر املائی، نسخه دانشگاه، به روز شده اما نسخه برلین، املائی کهن است. برای مثال، در نسخه دانشگاه شبانه روز اما در نسخه برلین شبانروز آمده است.

موضوع این بخش از نزهة القلوب

موضوع این قسمت، مروری بر تقاویم معروف و غیر معروف در ایران، یا به عبارتی مستعمل و غیر مستعمل است، اما اصل بحث شبیه کتاب آثار الباقیه بیرونی است، با این تفاوت، که اولاً اینجا بسیار مختصر نوشته شده است، ثانیاً، نویسنده، به هیچ روی از دانش و پرمایگی ابوریحان برخوردار نیست. با این حال، اشارات جسته گریخته ای به برخی از مسائل خاص دارد. طبعاً نباید تصور کنیم که رساله حاضر به کاری نمی آید، بلکه به عنوان یک متن مختصر و راهنما، به ویژه برای افراد ناآشنا، ما را در جریان مسیر تقویم نگاری اقوام مختلف قرار می دهد. بدیهی است که برای تحقیقات بیشتر باید آثار مفصل تر را خواند. این زمینه بحث، ابتدا و به صورت مفصل در آثار فراوانی از اهل نجوم و همچنین در آثار دعایی که بر حسب سال و ماه و روز تنظیم شده، مانند تواریخ شرعیه شیخ مفید، یا مصباح المتعجد یا آثار ابن طائوس و ... آمده است. داستان تقویم نگاری در تمدن اسلامی، خود یک دانش مستقلی است که منبعث از مسائل نجومی، تاریخی، ملل و نحل شناسی و حتی ریاضی است. آثار محمد بن ایوب حاسب طبری، نیز خواجه طوسی، و بسیاری از آثار نجومی دیگر، مستقیم یا غیر مستقیم به برخی از این مسائل پرداخته اند. در کتب تاریخی نیز، گاه بابی به اینها اختصاص یافته که از معاصران خود مستوفی می توان به کتاب تاریخ بناکتی که در سال ۷۱۷ نوشته شده (تاریخ بناکتی: ۳۱۴) و در زمینه تقویم نگاری اقوام مطالبی دارد، اشاره کرد. در باره پیشینه تقویم نگاری، نه دانش آن، بلکه تعیین روزها، مقاله ای با عنوان «مسلمانان در قرن چهارم چه روزهایی بزرگداشت می

گرفتند» در وبلاگ بنده در خبرآنلاین با تاریخ سه شنبه ۲ دی ماه ۱۳۹۳ منتشر شده که این مسأله را در آثار بیرونی، گردیزی و حاسب طبری و دیگران پی گرفته است.

منابع: مستوفی بر اساس همین کتاب نزهة القلوب، نشان می دهد که صورت حرفه ای مردی چند دانشی است و برای تکمیل نوشته خود از منابع متعددی استفاده کرده که فهرست آنها را در مقدمه نزهة القلوب آورده است. اما در بخش حاضر، عمدتاً از مصنفات ابوریحان یاد کرده، نیز در یک مورد به زیج ایلخانی که آن را زیج خانی نامیده و گفته که از خواجه نصیر است. یک بار هم از کتاب المحدودات موسی بن میمون، دانشمند برجسته یهودی یاد کرده است. چنان که مطلبی از کتاب حاوی از نجم الدین عبدالغفار، یاد کرده که کتاب معروف و پرمراجعه ای برای شافعیان است.

بحث از تقویم در نزهة القلوب در دو باب

این بخش از نزهة القلوب، از دو باب یا به قول خودش، بابت تشکیل شده است. باب اول، در باره تواریخی است که همچنان کاربرد دارد. نخستین مورد آن، تاریخ و تقویم هجری است که مفصل و همراه آن سالشمار برخی از مهم ترین تحولات را آورده است. خودش می گوید تفصیل اینها را در تاریخ گزیده آورده و اینجا به صورت خلاصه مطالب را ذکر کرده است. اهمیت این خلاصه، صرفاً به خاطر برخی از دیدگاه های مستوفی و نیز یادداشت هایی است که به خصوص از دوره معاصر خود دارد. در میان این ها، مواردی هم هست که با تواریخ رسمی سازگار نیست؛ به طور مثال تاریخ ظهور مختار را به اشتباه آورده

است. لزومی نداشته و ندارد که بنده به همه این موارد خطا پردازم، زیرا اهل تاریخ خود می توانند آنها را بررسی کنند.

باب دوم در باره تقاویمی است که مربوط به اقوام دیگر بوده، تقریباً از دور استفاده خارج شده است. تقویم هایی مانند سغدی، یا خوارزمی، و جز آن. در تمام موارد اخیر، و حتی بخشی از مواردی که در باب اول است، آنچه در باره نام ماه ها یا روزها یا برخی از اصطلاحات اعیاد از ادیان مختلف آمده، مواردی است که با کتب دیگر اختلاف دارد. بنابراین، ضمن آن که می توان این موارد را خواند، اما اصلاً نباید روی آنها حساب کرد. مقایسه میان اسامی ماه ها نزد سغدیان در این اثر با آنچه در برخی از منابع دیگر آمده، گاه اختلافات فاحشی را نشان می دهد.

مستوفی و مفهوم ایران در این متن

اساس حوزه کار این رساله، تواریخی است که در ایران به کار می رفته است. چنان که اشاره شد، مستوفی نماینده جریان تاریخ نگاری ایرانی و مردی مسلط بر منابع در دسترس است. تاریخ گزیده نمونه اعلای یک تاریخ بسیار عالی است. در واقع، مستوفی علم تاریخ را به تمامه می داند و در آن اهل اجتهاد است. البته همه اینها متمرکز روی «ایران» است و این تمرکز بر ایران، پدیده ای محصول دوره ایلخانی است که بار دیگر این مفهوم یعنی ایرانیت، جدیت می یابد. به عبارت دیگر در دوره ایلخانی، همان طور که می دانیم، مفهوم ایران زمین، به صورت یک واحد سیاسی مستقل با کاربرد دقیق، نه فقط در متون ادب و تاریخ، بلکه در ادبیات سیاسی روز، بکار رفت و شناخته شد. نتیجه این مسیر

این است که مستوفی، در تاریخ گزیده و نزهه القلوب و نیز ظفرنامه، یک مورخ کاملاً ایرانی است، و این را در چند جای همین متن به روشنی بیان می‌کند. برای نمونه، وقتی از حجاج یاد و طبعاً بدگویی می‌کند، از تسلط او بر ایران سخن گفته و از ستمی که او در حق ایرانیان کرده یاد می‌کند: «در سنه خمس و سبعین حجاج بن یوسف بر ملک ایران امارت یافت، و هیچ دقیقه از ظلم و جور نامرعی نگذاشت، و بیست سال اهل ایران را معذب داشت». در باره ایران در دوره اموی و عباسی چنین یاد می‌کند: «در سنه اثنی و ثلاثین و مائه، به ماه ربیع الاول ظهور دولت بنی عباس بود، عراق عرب و تمامت ایران، و اولشان السفاح ... و هم در این سال زوال دولت بنی امیه بود به ایران». در باره صفاریان هم نوشته است که «به اکثر ایران» حکومت داشتند. آل بویه هم به گفته وی «بر اکثر ایران» حکومت می‌کردند، چنان که پیش از آن دولت سامانی را هم دولتی که «بر ایران» حکومت داشته یاد کرده است.

در باره سلجوقیان نوشته است: در سنه تسع و عشرين و اربع مائه، آغاز دولت سلاجقه بود به ایران. اولشان طغرل بک بن میکائیل بن سلجوق، و صد و بیست و یک سال در وسط ایران، دولت داشتند». این تعبیر «وسط ایران» جالب است. و جای دیگر هم تعبیر «سلاجقه ایران» را بکار برده است. در جای دیگری بخش هایی را از ایران می‌داند که جالب است. برای مثال در روزگار خود، و ضمن برشمردن امیران نواحی می‌نویسد: «و حکام طوایف نشین ایران که حکومت به ارث دارند، ... در ماردین ... به ملک فارس و کرمان و شبانکاره ... و بعضی عراق عجم و به ملک سیستان و هرمز و قیس و بحرین و دیگر جزایر بحر و به ملک هری و غور...». دایره ایران برای وی بسیار وسیع

است. همانجا از «حوالی ایران» هم یاد کرده که مناطق و الوس های مغولی در دشت قیچاق و جز آن است.

این مطالب را در اینجا نوشتم تا به مقاله ای شود با عنوان «بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آراء حمد الله مستوفی قزوینی که در مجله تاریخ نگری و تاریخ نگاری (بهار ۱۳۸۸) توسط احمد فضلی نژاد نوشته شده و در نورمگز قابل دسترسی است، ضمیمه شود.

مستوفی، سنی دوازده امام و نگاهش به اسماعیلیه و امامیه

سالمها قبل مقاله ای (چاپ شده در مقالات تاریخی، دفتر پانزدهم، ص ۹۲ به بعد) در باره دیدگاه حمد الله مستوفی به عنوان یک سنی دوازده امامی نوشتم. آن مقاله به استناد بخش ویژه ای از ظفرنامه بود که تاریخ زندگی دوازده امام بود. مستوفی در این متن هم، ضمن برشمردن حوادث قرون اولیه اسلامی بر حسب سال، به بیان سال تولد دوازده امام پرداخته و این شامل امام دوازدهم هم می شود، آنجا که نوشته است: «در سنه اربع و ستین [و مأتی] به ماه رمضان غیبت امام معصوم محمد المهدی - علیه الصلاة والسلام - بود به سامره». در این متن، همه جا از تمام امامان، با عنوان «امام معصوم» یاد کرده است.

با این حال چنان که مکرر در شرح تعبیر سنی دوازده امامی گفته ام، این افراد، سنی هستند و به باورهای مذهبی خود اعتقاد داشته و پای بندند. به عبارت دیگر، تعبیر سنی دوازده امامی، نباید این تصور را ایجاد کند که در باور آنها به خلفا، خللی روی داده است. چنان که برخی ممکن است ردیه بر شیعه امامی هم نوشته باشند. به هر روی مستوفی از این نظر که برابر ملاحظه یا

اسماعیلیه است (در باره دیدگاه های وی در باره اسماعیلیه هم مقاله ای منتشر شده که در نورمگز هم هست)، و همین طور از فعالیت های شیعیان امامی آگاه بود، ضمن پذیرش امامان دوازده گانه، موضع منفی خود را نسبت به هر دو گروه اسماعیلیه و امامیه دارد.

شاید در این رساله، از همه شگفت تر، تعبیری باشد که در باره غدیر دارد: «و هیجدهم ذی حجه، عید غدیر است، آنکه به حکم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - اصحاب با هم برادری گرفتند». این نکته شگفتی است.

همانجا و بلافاصله پس از غدیر با این تفسیر عجیب، به روز مباحثه اشاره دارد، و پس از آن، از مراسم شیعیان در باره نهم ربیع یاد کرده که از نقطه نظر تاریخی، فوق العاده اهمیت دارد. «هفدهم ربیع الاول را، رافضه «شکم دران عمری» خوانند، و [حال] آن [که] روز قتل عمر سعد است که سر لشکر مخالفان حضرت امام حسین - علیه السلام - بوده، اما این قوم آن را با عمر نسبت کنند». لاجرم می دانیم که مقصودش نهم ربیع الاول بوده نه هفدهم. این نص نشان می دهد که این قبیل کارهای عوامی از آن زمان مرسوم بوده است. نسبت به روافض، جای دیگری هم موضع نشان داده، گرچه قضاوت تندی نکرده است و آن خبر رسمی شدن تشیع امامی در دولت ایلخانی به عهد سلطان محمد خدا بنده است: «در سنه سته و سبع مائه، غلوی روافضه بود، و افکندن نام صحابه از خطبه، و بطلان آن به سبب الجایتو سلطان». همین که از کلمه رافضه استفاده می کند، کافی است.

در باره رفتار متوکل عباسی با قبر امام حسین (ع) و نامیده شدن کربلا به حائر هم نوشته است: «و در سنه سته و ثلاثین و مأتی، هم به حکم او قبر امام

حسین - علیه السلام - را خراب کردند و مردم را از زیارت کردن و مجاور شدن منع کردند، میسر نمی شد، آب در آن زمین بستند تا اثر گور به کلی ناچیز گردد، آب حیرت آورد و زمین گور خشک ماند، بدین سبب آن را مشهد حایری خواندند.» یک جا با شگفتی نوشته است: در سنه ۶۵ «در عراق ظهور خروج ازارقه، و ایشان طالب خون حسین بودند، و بعد از آن طالب ملک شدند». معلوم نیست اشاره اش به چیست. جای دیگری، ازارقه را ناصبی خوانده است.

چنان که اشاره شد، از مدتها قبل تا زمان مستوفی، همچنان صاحب میراث سنگینی از منازعه دولت های سنی و اسماعیلیه بوده و او در چند جا اشاراتی دارد. از جمله در باره هفدهم رمضان گوید: «و ۱۷ رمضان را ملاحظه، عید القيام گویند، و عجب آنکه ایشان خود را متابع حضرت علی - علیه السلام - شمارند، و آن روز قتل اوست که عید می انگارند». می دانیم که نوزدهم رمضان، زمان ضربت خوردن است، نه هفدهم. اما به هر حال این موضعی است که نسبت به اسماعیلیه دارد. در باره امام علی (ع) احترام عمیقی گذاشته و از جمله در باره ولادتش نویسد: «در سی سالگی رسول ص [علی - علیه السلام - در کعبه متولد شد، و غیر از او هیچ کس را در آن خانه ولادت نبوده است». در باره حدیث رد شمس هم گوید: «در سنه اربعین به ماه رمضان، قتل علی - علیه السلام - بود در کوفه، و او چهار سال و نه ماه خلافت کرد. به قوت ولایت، آفتاب را از وقت غروب تا جای عصر آورد، تا نمازش قضا نشد».

در جای دیگری نوشته ام، مکتب تاریخ اسلام نگاری ایرانی، با معاویه، میانه ای ندارد. (بنگرید به مقاله: نگاه سنایی غزنوی و رشید الدین فضل الله به امویان

چاپ شده در: مقالات و رسالات تاریخی، صص ۶۶۷ - ۶۵۰) سمبل آن شاعر معروف سنایی است که در حدیقه، نگره تاریخی دارد و این نگره سخت ضد اموی است. رشیدالدین فضل الله هم همین طور است. مستوفی پیرو همین مکتب و به همین دلیل، با معاویه میانه ای ندارد. جایی در این متن که در باره درگذشت عایشه سخن می گوید، از مکر معاویه در این باره به اشارت یاد کرده است. این اشاره به یک روایت تاریخی رایج در آن عصر است که معاویه را عامل مرگ عایشه می شناساند. سنایی، این مساله را با تفصیل بیان کرده است. مستوفی هم نوشته است: «در سنه سته و خمسین وفات عایشه بود به مکر معاویه». بنابراین بعدی ندارد اگر تعبیر تندی که به دنبال اسم معاویه در جایی از همین رساله آمده، از خود او باشد نه کاتب. البته این بحث را باید با مرور بیشتر بر تاریخ گزیده دنبال کرد. اینها اشاراتی بود که به مسائل شیعی دارد.

حکایت آشفته‌گی های سیاسی پس از مرگ سلطان ابوسعید در این رساله

جذاب ترین بخش این متن، نکاتی است که مؤلف در باره روزگار خود از اوضاع خراب سیاسی پس از مرگ سلطان ابوسعید گفته است. سلطان ابوسعید در سال ۷۳۶ درگذشت، و مستوفی، نزهة القلوب و از جمله این بخش از آن را در سال ۷۴۰ نوشت. وی از وضعیت آشفته سیاسی و اعلام همزمان سه پادشاه در این وقت، در سه نقطه کشور یاد کرده و این علاوه بر چندین ملوک الطوائف در گوشه و کنار است. این قسمت از متن حاضر به رغم اختصار، بسیار جالب توجه است. نویسنده، از آثار مخرب این وضع آشفته سیاسی روی رعیت سخن گفته و ضمن این که تأیید می کند با وجود تعدد سلاطین، فعلا جنگ و نزاعی

نیست، از بی تکلیفی رعایا و دشواری های آنان یاد کرده است. مستوفی می نویسد: «و امسال که سنه اربعین و سبع مائه (هجری) است، پنجم سال است تا در ملک ایران جهت وفات پادشاه (سعید) ابوسعید، غلو و فتنه و آشوب است؛ و رعیت بیچاره گرفتار (زخم) شکنجه و چوب؛ زیرا امرای دولت، هر کس هوایی دارند، و ارکان مملکت هر یک رائی. همه در کار دولت، هر کس گویان شد، و از ملک جهان، تنها مراد خود را جویان آمده، لاجرم بدین سبب، کار فتنه بالا گرفته است، و اهل جهان، ترک متاع و کالا گرفته اند، نه ضیاع و سکان بلاد را (امکان) قرار، مقرر است، و نه اکراه (و) مُزارعان ضیاع را مجال فرار میسر. اکثر اهل ایران از کثرت ظلم حکام، بجان آمده اند، و تمامت مُلک جهان از عدم امن و امان ویران شده، و کار حکومت به غایتی رسیده است که صورتش از معنی (مصراع) «غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی»، سرکشیده است، چه در این پنج سال، هفت پادشاه در وسط ممالک (مملکت) ایران حاکم گشتند، به خلاف [یعنی علاوه بر] آنچه در اطراف بر ولایات، به تغلب مستولی شد. و اکنون سه پادشاه در این یک مُلک، جویای سلطنت اند. [۱]. قوم چوپانیان و امرای آذربایجان و اران و گرجستان، سلیمان خان [۲۱۰ب] نیره شهزاده سوکای نواده هلاکو خان را سلطنت داده اند، [۲]. و امیر شیخ حسن جلایری و امرای دیاربکر و بغداد، جهان تیمورخان پسر الافرنک بن کیخاتوخان را به پادشاهی گزیده اند، [۳]. و امرای خراسان طغا تیمورخان [بن] جوجی قان را (به خانیت) نشانده اند. و هر سه در طلب این ملک، لایزال در تکاپوی بوده اند، اما از قطع کار و دفع دشمن به یک سو، زیرا هر کدام از اینها که کثرت مخالف معلوم می کنند، با پیش نمی ایستند، و جنگ کمتر اتفاق می افتد.

و در این آمد شد لشکرها، رعیت ولایت، پایمال می گردد، و از کثرت نا ایمنی دست از زرع باز می دارند، و تبدل احوال، به مرتبه ای که در هر جمعه، اغلب آنک خطبه به نام حاکمی دیگر (می) باید خواند، بلکه در یک جمعه از دو خطبه سخن (می) باید راند، و به هیچ وجه، صورت قراری، روی نمی نماید... هر چند این پادشاهان را با ایشان در کار حکومت، حالیا نزاع نیست، اما هیچ یک از این صدمات (زحمات) و تشویشات بی صداع نیست، بلکه خرابی بسیار به مُلک و پادشاهی هر یک راه می یابد، و رعیت بیچاره آن تحکّمات بر نمی تابد، و از ایشان هیچ یک بر مخالفت و مطاوعت کلی یکی از این سه پادشاه اقدام نمی توانند نمود.

مستوفی پس از معرفی شماری از دولت های ملوک الطوائف در بلادی چون مادرین، فارس، سیستان، و هرات و غور یاد کرده، امرا را بر می شمرد و در نهایت به دولت های بزرگ موجود مغولی، یعنی سایر الوس ها، در اطراف ایران اشاره کرده، می نویسد: «و از پادشاهان دیگر قبایل هند و سند، سلطان علاء الدین محمدشاه سلطنت دارد، و در بذل و عطا درجه عالی کرده، در فسحت ملک ... و در ملک یمن سلطان امین حاکم... است، و شهر (تعز دارالملک اوست)، و در ملک عرب بادیه نشین ابن عیسی بن مهنا امارت دارد، و در ملک مصر و شام، ملک ناصرالدین (بن قلاوون) چهل و چند سال است تا پادشاه است، و در ملک ارمنیه الاصغر، تکفور پادشاه است،» و در آن ملک ها نیز از اقتضای زمان، کثرت آشوب و فتنه است» حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده، در جمیع بلاد امن و ایمنی کلی کرامت کرده، عدل و استقامتی حقیقی سایر و منتشر گرداناد، بمنّه وجوده .

آگاهی در باره شب ماشوش

در منابع کهن، از لیلۃ الماشوش برای مسیحیان نسطوری یا جز آنها یاد شده است که در عید مخصوصی، زن و مرد اجتماع کرده، و در تاریکی با یکدیگر در می آمیزند. در این باره مقالات مختلفی در مجلات، منتشر شده است. این داستان، بعدها، از مسیحیان به مسلمانان سرایت کرد و برخی علیه برخی دیگر استفاده می کردند. به طوری که چندین مورد همین مطلب در باره قرامطه گفته شد. بعدها، ناصبی های متعصب ضد شیعی، این مطلب را به شب عاشورا نسبت داده و برای شیعیان بکار بردند که هم اکنون هم در برخی از وبسایت های آنها این مطالب درج شده است. این اشاره برای این بود که عرض کنم، نویسنده در این متن، دو جا، از این مسأله یاد کرده است. یک جا به نقل از ابوریحان نوشته است: و در مصنّفات ابوریحان منجم آمده که گویند، ترسایان را شبی است که آن را ماشوش خوانند، و آن شب مرد و زن در مجمعی جمع شوند، و به تاریکی گیراگیر کنند، هر مرد را هر زن به دست افتد با او مباشرت کند، ما از این فعل بیزاریم، و عیسویان را از این معنی مبرّا شماریم». این که این انکار، یعنی جمله اخیر، از ابوریحان است یا مولف این رساله، فعلا نمی دانم. و اما همین نویسنده جای دیگری از همین متن بدون یاد از لیلۃ ماشوش، همین اتهام را به مزدکیان نسبت داده و نوشته است: «جماعتی از مزدکیان که خود را در میان اسلام پنهان کرده اند، در آن شب زن و مرد ایشان در مجمعی شوند، و بعد از زمره که رسم ایشان است، بزغاله ی بسته را در تابه افکنند، و زخم زنند و چراغ بکشند، و به تاریکی گیراگیر کنند، هر مرد را هر زنی که به دست افتد با او مباشرت کند، و

آن منی را جمع کنند، و به خمیرمایه سالیانه سازند، و آن قوم را بزبان خوانند، و ایشان این معنی پنهان دارند، و جز با هم جنس خود پیوند نکنند». در باره «لیلة الماشوش» با سرچ همین تعبیر، چندین مقاله در نورمگز بدست خواهد آمد.

متن

هو

[بابت اول]

[۲۰۰] تواریخی که در ایران برآن عمل می کنند، و آن شش تاریخ است:

[۱ .] الاسلامیة (العربیة)

ماه و سال اسلامی عربی قمری، و گردان به گردشی تیز، زیرا که هر سال آن با شمسی تقریباً یازده شبانروز تفاوت است، و همه ماههایش در همه فصول باشد، و پیش متشرعان در آن هیچ مُستترقه و کیسه و نسیء نیست، اما چون هر سالش سیصد و پنجاه و چهار شبانروز و خمس و سدس شبانروزی، یعنی یازده قسم از سی قسم شبانروزی باشد، منجّان کیسه آن را به حسب امر اوسط گیرند، و اسامی ماههایشان این است:

۱. محرم ۲. صفر ۳. ربیع الاول ۴. ربیع الاخر ۵. جمادی الاولى ۶. جمادی الاخر ۷. رجب ۸. شعبان ۹. رمضان ۱۰. شوال ۱۱. ذی قعدة ۱۲. ذی حجه.

(و این ماهها، چهار حرامند: ذی القعدة و ذی الحجة و محرم و رجب)، و کلام مجید از عددش خبر می دهد که «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ» [توبه: ۳۶] و قال النبی - صلی الله علیه و آله - «إِنَّ الزَّمانَ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ». ثلاثه سرد، و واحد فرد، ثلاثه سرد، چون حلقه های زره در پی هم ذی القعدة و ذی الحجة و محرم است، و واحد فرد رجب. و در احادیث نبی آمده است: «الرجب [كذا] شهرُ الله، و الشعبان [كذا] شهری، و رمضان شهرُ أمّتی».

و اوّل هر ماه را حکم بر رؤیت اهله باشد، اغلب، ماهی سی، و یکی بیست و نه شبانروز اتفاق افتد، و باشد که دو سه ماه پیاپی، سی یا بیست و نه بود. و این تاریخ را هجری خوانند، و به هجرت رسول الله از مکه به مدینه منسوب است. و در هفدهم سال هجری، به خلافت عمر بن الخطاب (: شیخین)، وضع کردند، و اکنون شمار سال هاش گفته شد که در هفتصد و چهل است، و اوّلین سال هجرت را عُرّه محرم به مذهب متشرّعان، دوشنبه، و به قول منجّمان پنجشنبه بوده، و این تاریخ هجری از آن زمان مشهور است.

(ایام) متبرّکه و سالشمار وقایع تاریخ اسلام و ایران تا سال ۷۴۰ هجری

هفتم محرم، تکلیم موسی - علیه السلام - با حقّ تعالی بوده است، و بدین سبب کلیم لقب یافت.

و نهم تاسوعاست، و (صوم) آن را فضیلتی تمام است. صاحب حاوی [از نجم الدین عبدالغفار شافعی] گویدش: صوم عرفه، و عاشورا و تاسوعا، و ستّة

شوال، و ایام البیض، و الاثنین، و الخمسن فی (و) الدهر، فضیلتشان بر حسب مراتب (بر) این تقریر است.

و دهم محرم عاشورست، و آن روزی فضلومند است که درو قبول توبه آدم و داود - علیهم السلام - و عروج ادیس و عیسی - علیهما السلام - بر آسمان، و قرار کشتی نوح - علیه السلام - بر جودی، و ولادت و نبوت و خلاص ابراهیم (خلیل) - علیه السلام - [۲۰۰ ب] از آتش، و نجات (یافتن) موسی (علیه السلام) از دریا با بنی اسرائیل، و معاودت سلیمان (علیه السلام) با ملک، و صحّت ایوب (علیه السلام) از مرض، و خروج یونس (علیه السلام) از بطن حوت، و غیر ذلک بوده است. و اکنون به مقتل حضرت امام (امیر المؤمنین) حسین - علیه السلام - مشهور است. و در اولین عاشور که رسول - صلی الله علیه و آله - به مدینه هجرت فرموده بود، صوم آن فرض شد؛ و دویم سال، به فرضیت رمضان، منسوخ گشت.

و سیزدهم محرم، وصول اصحاب الفیل است به مکه، بر عزم تخریب خانه کعبه، و هفدهم هلاکشان به طیور ابابیل، و سوره ی «الم تر کیف فعل ربک بأصحاب الفیل»، شاهد آن است.

و ۱۲ ربیع الاول مولد و مبعث، به هتف و منام و امثالش، و هجرت و رحلت رسول - صلی الله علیه و آله - است.

و ۲۱ جمادی الاخره آغاز صوم صده [اشاره به روزه ای در رجب که ثوابش برابر روزه گرفتن صد سال است] است، و آن ماه را ماه توبه خوانند.

و شب غره رجب را بتّه خوانند (: گویند)، و شب اولین آدینه رجب، چنانکه پنج شبه اش نیز رجب بوده باشد، رغایب است.

و روز پانزدهم رجب، استفتاح است، و شب ۲۷ رجب، معراج (و مبعث) رسول - صلی الله علیه و آله - است.

و شب ۱۵ شعبان برات است. نقل است که در آن شب، طاعت کردن برات، از آتش دوزخ اجر دهد.

و روز بیست و چهارم (رمضان)، نزول کلام الله است، و ظهور رسالت مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - به وحی.

و از شب های طاق دهه آخرین رمضان، یک شب قدر است، و اکثر (بر) ۲۷ اتفاق (دارند)، جهت آنکه حروف لیلة القدر، نُه حرف است، و در سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که بر جلالت (:حالت) آن شب، دلیل است، سه بار این لفظ مکرر شده است، ۲۷ باشد.

و روز غره شوال، عید (فطر) است، و صوم ششده بعد از عید، تمام کننده مزد یک سال صوم است که یکی به ده برگیرند.

و ۲۳ ذی القعدة، آوردن بیت المعمور از بهشت، و بر زمین کعبه نهادن، و آدم (علیه السلام) را به حجّ آن امر فرمودن.

و دهه اوّل ذی الحجّه، ایام حرام است، و هشتم آن روز ترویبه، و نهم عرفه، (که) به عرفات حاضر شوند، و حج یابند، و دهم، عید قربان کردن به شکرانه حجّ یافتن، و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ایام التشریق، و آن را ایام المعدودات (نیز) خوانند، و در این سه روز، (و) در دو عید، صوم حرام است.

و هیجدهم ذی الحجّه، عید غدیر است، (آنک) به حکم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - اصحاب با هم برادری گرفتند!

و بیست و چهارم ذی الحجّه، روز مباحله است، آنک رسول - صلی الله علیه

و آله و سلم - با اهل کتاب و آل عبا به دعا رفت، و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم همه ماهها، ایام البیض است، و از بدعت ها که مبتدعان (و بد دینان) نهاده اند.

هفدهم ربیع الاول را رافضه «شکم دران عمری» خوانند، و آن روز قتل عمر سعد است که سر لشکر مخالفان حضرت امام حسین - علیه السلام - بوده، اما (آن قوم آن روز) با عمر نسبت کنند.

و ۱۷ رمضان را ملاحده، عید القیام گویند، و عجب آنکه [۲۰۱] ایشان خود را متابع حضرت (امیر المؤمنین) علی - علیه السلام - شمارند، و آن روز قتل اوست که عید می انگارند.

اکنون از اوامر و وقایع بزرگ که از عهد رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - تا اکنون ظاهر شده، و در کتاب گزیده مشروح کرده ام، شمه بر سیل ایجاز و اجمال یاد کنیم:

به روایتی پیش از ولادت، و به روایتی در زمان رضاعش، پدرش عبدالله بن عبدالمطلب درگذشت، اما به قولی او را ندید، و به وقت ولادتش طاق کسری بشکست، و آتش آتشکده فارس که از عهد کیومرث تا آن زمان فروزان بود، خاموش شد (: بمرد)، و بحیره ساوه خشک شد، و در کعبه بتان به روی در افتادند، و از او آوازی آمد که (جاء الحق و زهق الباطل) کفر فرو مُرد، و دین برافروخت، و مر این زمان طهارت رسید، و از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نوری تابان شد که ستارگان فلک را پنهان (: نهان) کرد، و همه کوشک های شام تا درش به روشنی او بدید شد، و این همه مبشرات بود.

و آن سال (غره نیشان) ۸۸۲ (اثنی و ثمانین و ثمان مائه) اسکندری، و اولین

سال عام الفیل، و چهلم سال از پادشاهی کسری انوشیروان عادل بود؛ و حدیث «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ انوشیروان» مصدق این تقریر است.

(در سه سالگیش ابی بکر متولد شد.) [در نسخه کهن نیامده!]

و در پنج سالگیش حالت انشراح بود، و سوره «الْمَنْشَرِحَ لَكَ صَدْرَكَ» شاهد این تقریر است، و کاهن عرب از او بشارت رسالت داد.

و در شش سالگی با مادرش آمنه بنت وهب به مدینه رفت.

و در هفت سالگی به وقت مراجعت مادرش در دیه ابواء رحلت کرد، و دایه اش ام ایمن - (اسمها برکه) - او را به مکه پیش جدّش عبدالمطلب رسانید. (و عثمان) [در متن کهن سفید مانده] همین سال متولد شد.

در هشت [در متن کهن: اشتباها بیست!] سالگیش، جدّش عبدالمطلب درگذشت. او را عمّش ابوطالب در پناه آورد، و (در) ده دوازده سالگیش به شام به تجارت می برد، و به سخن نسطور راهب که از او بشارت رسالت داد، او را به مکه رسانید.

در پانزده سالگی خرج خود را از عمّ برداشت، و از کسب خود خوردی، در بیست سالگی با اعمام خود به حرب الفجار رفت، و بر گروه قیس عیلان ظفر یافتند.

(و در بیست و یک سالگی عمر بن خطاب متولد شد.) [در متن کهن

نیامده!]

و در بیست و دو سالگی به واسطه آن (: جهت آنک) در راستی و امانت مبالغه نمودی، محمد امین لقب یافت.

در بیست و چهار سالگی، به اتفاق میسره غلام خدیجه بنت خویلد به تجارت

(بشام) رفت، و سود بسیار یافت، و بحیرای راهب از او بشارت رسالت داد. و او در بیست و پنج سالگی با خدیجه بنت خویلد وصلت کرد. و بیست و پنج سال با او بود [۲۰۱ ب] و با وجود او، هیچ زنی دیگر نخواست. و خدیجه در آن حال، چهل ساله بود.

در سی سالگی (امیر المؤمنین علی مرتضی) - علیه السلام - در کعبه متولد شد، و به غیر از او هیچ کس را در آن خانه، ولادت نبوده است. در سی و پنج سالگی، قریش خانه کعبه را عمارت کردند، و او در آن کار، حکم بود تا حجر الاسود بر دست مبارک، بر رکن عراقی نشاند. بعد از آن مهین دخترش، زینب را جفت ابوالعاص بن ربیع از بنی عبد مناف گردانید. در چهل سالگی به شرف وحی مشرف شد، و آن سال، احدی و اربعین عام الفیل بود و ۹۲۱ (و احدی و عشرين و تسعمائة) اسکندری و ۱۹ (نوزدهم) سال از پادشاهی خسرو پرویز بود.

از ربیع الاول (تا) ماه رمضان مدت شش ماه ظهور اوامر رسالت بود، به هتف و منام و تخیل و تکلم اشياء و امثال آن،

و در رابع عشرین رمضان، بر کوه حرا وقت چاشت ظاهر شدن جبرئیل (علیه السلام) بر مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - و نزول کلام الله، پنج آیه از اول سوره اقرأ، و کلام مجید در تعیین کردن صوم رمضان از آن نشان می دهد: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» [بقره: ۱۸۵] و کتب آسمانی چون تورات و انجیل و زبور و صُحُفِ اَوَّلِينَ نزول، همه همچنین در ماه رمضان بوده است. صحف در غُرّه، و تورات در سادس، و زبور در ثانی عشر، و انجیل در ثامن عشر، و قرآن در رابع عشرین، منزل شده است. و در ماه شوال، رجوم

شیاطین بود، و واقف شدن قریش از کار رسالتش.

در دوم سال وحی، ولادت فاطمه بنت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، و او ماده نسل سیادت است. و دیگر فرزندان رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - از خدیجه پیش از وحی آمدند، و از ایشان نسل نماند.

و در سیم سال [وحی]، اظهار دعوت عام بود در کار دین اسلام (به سعی). در چهارم سال وحی، جفا کردن عتبه ملعون بود بر مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - و آغاز غلبه کفار به ایذاء رسانیدن بر مسلمانان، و الزام قریش داماد رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به تطلیق دخترانش؛ و عتبه بن ابی لهب را (رقیه را) پیش از دخول، طلاق داد تا رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - در حقیقت فرمود: «اللّٰهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ»، و او را شیری بدرید، (و رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - رقیه را به عثمان داد) [داخل پرانتز به نسخه کهن اضافه شده است].

و در پنجم سال وحی، به ماه رجب، بعضی صحابه به حکم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به حبشه هجرت کردند. و هم در این سال، کفار [۲۰۲] قریش از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - و مسلمانان و بنی هاشم جدایی گزیدند (کردند)، و تا هشت ماه با ایشان معامله و پیوند نکردند، و سخن نگفتند.

و در ششم سال وحی، معجزه شقّ قمر بود.

و در هفتم سال و هشتم سال و نهم سال وحی، بیشتر قبایل عرب مسلمان شدند.

در دهم سال وحی، به ماه ذی قعدة، وفات ابوطالب عمّ رسول - صلی الله

علیه و آله و سلم - بود، و بعد از آن به سه روز، وفات خدیجه حرم رسول؛ و رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - آن سال را عام الحزن خواندی. و در یازدهم سال وحی، عایشه را در نکاح [در اصل: نگاه] آورد، و اما با خود نگرفت، و سوده بنت ذمعه را در نکاح آورد، و با خود گرفت. پس به طایف رفت، و بعد از دو ماه و ده روز بی مراد، مراجعت نمود، و در آن راه، اسلام گروه جنّ بود، و سوره «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» [جن: ۱] شاهد آن است، و رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به زهار جُبیر بن معطم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی در مکه رفت، و به حصار شعب متحصّن شد، و هم در این سال، به ماه رجب در شب ۲۷ (بیست و هفتم) معراج بود فرض گشتن پنج نماز.

و دوازدهم سال وحی، دعوت اهل مدینه بود.

و در سیزدهم وحی، هجرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، از مکه به مدینه.

و آغاز تاریخ هجرت، از آن است در سنه احدای هجری، به ماه رمضان، جهاد فرض شد، و نماز برین ترتیب که اکنون است مقرر گشت، و از آن معین شد. و در ذی الحجه این سال، عایشه را با خود گرفت؛ اما تا دو سال جهت کودکیش با او دخول نکرد.

و در سنه اثناى هجری، زفاف (فاطمه) بنت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با (مرتضی) علی - علیه السلام - بود. و غزوات ابواء و بواط (:ابو طوی)، و ذات العشیره، و بدر الاوّل، و بطن النحله، و به ماه شعبان، فرض گشتن صوم (: ماه) رمضان، و مقرر گشتن قبله بر کعبه، و به ماه رمضان غزوه

بدر الکبیر؛ و در او، سپاه فرشته، به یاری اسلام آمدند، و ابوجهل و صناید قریش کشته شدند. و هم در این وقت، رقیه بنت رسول به مدینه درگذشت، (و رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به عوض، ام کلثوم را به عثمان داد) [داخل پرائتز در نسخه کهن نیامده!] و بعد از آن غزوات کدر، و بنی قینقاع و سویق بود. به ماه ذی الحجّه این سال قربان، فرمان رفت، و حرب ذی قارمیان عرب و عجم هم در این سال واقع شد، و ظفر، عرب را بود، یاد می کردند (به برکت نام رسول که در حرب یاد می کردند!)، و رسول - صلی الله علیه و آله - و به نور نبوت از آن جنگ خبر داد، و فرمود: «الیوم انتصف [۲۰۲ب] العرب من العجم».

در سنه ثلاث هجری غزوات ذی الامر، و قروه [شاید: ذی قرد] و قتل کبراء جهود، و تحریم شرب خمر و لعب (: لعاب) قمار بود، و ولادت (امیر المؤمنین) حسن (بن علی) - علیه السلام - (و ماه رمضان، حفصه بنت عمر را در نکاح آورد) [داخل پرائتز در نسخه کهن نیامده]. و به ماه شوال، حرب اُحد واقع شد، و دندان مبارک رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - آنجا شکسته شد (: گشت)، و رویش مجروح گشت (: شد)، و عمّش حمزه شهادت یافت، و هم در این سال، مُهمس (غنایم) بر رسول ص مباح گشت.

در سنه اربع هجری، ولادت (امیر المؤمنین حسین (بن علی) - علیه السلام - بود، و غزوات رجیع (و بئر معونه و بنی نضیر)، و بدر الموعده، و ذات الرقاع بود، و در او صلوة الخوف کرد. و امّ سلمه بنت امیه را در نکاح آورد، و ام المساکین زینب بنت خُزیمه، همچنین در نکاح رسول ص آمد. و بعد از دو ماه که با او بود، درگذشت.

و در سنه خمس هجری، به ماه محرّم، زینب بنت حجاج را با خود گرفت به نکاحی که خدای تعالی میانشان کرده بود، و به ماه ربیع الاول، غزوه دومه الجندل بود، و به ماه شوال حرب خندق، و به مبادرت (مرتضی) علی - علیه السلام - و کشتن عمرو و عنتره، و تدبیر عروة بن مسعود ثقفی در پراکندگی (: پراکیزن) لشکر کفار در آن جنگ مشهور است، و به ماه ذی قعدة، غزوه (بنی) قریظه بود.

و در سنه سته هجری، غزوات بنی لحيان و ذی قرد (: فرود) و بنی مصطلق بود، و افک عایشه، و نزول آیات براءت او (: به پاکی او)، و به ماه رمضان، جویریة بنت حارث را به نکاح در آورد، و به ذی قعدة، امر حج (کردن) بود، و صلح حدیبیه با مکیان، و آن را بیعت الرضوان (نیز) خوانند. و دعوت پادشاهان (جهان) به دین اسلام بود، و نجاشی پادشاه حبشه، [ام حبیبه] رمله بنت ابوسفیان را در نکاح رسول آورده، و پیش او فرستاد، و رسول به همان نکاح به او دخول کرد، و هم در این سال صلوة الاستسقاء فرمود، و چون بدان دعا، بارندگی بسیار آمد، گفت: «اللهم حوالینا و لا علینا»، بدین سبب آن باران در شهر مدینه نباریدی، و در بیرون باریدی.

و در سنه سبع هجری، به ماه محرّم، فتح خیبر بود، و مردی های (میر المؤمنین) علی - علیه السلام - در آن جنگ مشهور است. بعد از آن فدک و وادی القری مُسلم شد، و رسول را بر ظاهر فدک، زهر دادند، و در آن وقت موثر نشد. و هم در این سال، صفیه بنت حبیبی خیبری را در نکاح آورد، و امّ کلثوم بنت رسول درگذشت. و جهت رسول منبری ساختند. و او عمرة القضا کرد. و میمونه بنت حارث را در نکاح آورد.

و در سنه ثمان هجری، غزوات [۲۰۳] اعراب بود، و در جمادی الاول غزوه موته شام، و در رمضان فتح مکه، بی حربی زیادت، و به شوال حرب حنین، و (سپاه) فرشته در حنین نیز به یاری اسلام آمدند. بعد از آن، غزوات طایف و بنی طیّ بود، و وفود قبایل اعراب، و وفات زینب بنت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - و مولود ابراهیم بن رسول الله، و [اشراف] بنت خلیفه کلبی، در نکاح (رسول) آورد، و هم به عهد او در گذشت.

در سنه تسعه هجری، نزول (آیت) حجاب زنان از مردان بود، و غزو تبوک، و تخریب مسجد ضرار، و فرض گشتن حجّ بر مسلمانان، و منع کفار از آن، و تعیین مناسک آن، و عالیه بنت ظبیان [عمر و کلابی]، و به روایتی غزیه بنت دودان بن عوف [نک: تاریخ گزیده، ص ۱۶۲] در نکاح رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد، و بعد از مدتی مطلقه شد، و فاطمه بنت ضحاک [هذیلی] همچنین در نکاح رسول الله آمد، بعد از مدتی رسول الله او را بر زهرات دنیا و به صحبت مصطفی - صلی الله علیه و آله - مخیر کرد، و او دنیا را برگزید، و از رسول جدا شد، و بدین شومی چنان بینوا شد که به قوت روزی نمی رسید.

در سنه عشر هجری، فرض گشتن (اداء) زکات بود بر همه متمولان مسلمانان، و تعیین چگونگی آن، و وفات ابراهیم بن رسول، و گذاردن حجّ الوداع.

در سنه احدی و عشر هجری، ظهور فتنه یافتن مسیلمه کذاب و اسود عنسی و طلیحه اسدی بود، و به دعوت نبوت به دروغ، و به ماه ربیع الاول رحلت رسول، و ابتدای خلافت خلفای راشدین، و ایشان پنج تن اند (خلیفه اند و سی سال مدت خلافتشان بود)، و در این معنی، از رسول مروی است که «الخلافةُ

بعدی ثلاثون سنّة، ثمّ تكون ملكاً عضوضاً». و بعد از رسول به سعی تمام، تمامت مرتدان که به سبب وفات رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - از دین برگشته بودند، با دین آمدند، و غزو موته شام اتفاق افتاد. و به ماه رمضان این سال، فاطمه بنت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - درگذشت، و علاء خضرمی، به قوّت اسلام با لشکر در بحر عمان راند، سوار و پیاده را آب تا زانوی اسب و مرد بیش نمی رسید، یک روزه (راه) به شهر دارین رفت، و در اسلام آورد، و همچنین باز آمد.

در سنه اثنی عشر، ظهور دعوت سجاعه، زنی بود نصرانی، [فصاحت بیان، و لطافت لسان موصوف و معروف بود، و به نبوّت نبی [در اصل: علی!]] معترف، بنابر حبّ ریاست و علم و فصاحت، پیوسته تمنّای آن داشت که دعوی نبوّت و رسالت کند، اما تا حضرت مقدّس نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم - در قید حیات بود، این معنی از وی سر بر نزد، و چون آن سرور از خاکدان دنیا [۲۰۳ب] به فردوس اعلیٰ خرامید، دعوی نبوّت کرد و سخنان مسجّع گفتن گرفت که این وحی الهی است، و خبر سهاوی، و مجموع بنی تغلب که از آن قبیله بود، در این دعوی او را تصدیق کردند، و از ایشان کار او قوّت یافته، به اکثر قبایل عرب نامه ها نوشته، ایشان را به کیش خود دعوت کرد، و جمعی کثیر او را در این قول مصدوق داشته، به خدمت وی کمر بستند، و چون مهمّ او قوی شد، متوجه پیامه شد که با مسیلمه کذاب جنگ کند، و چون بدانجا رسید، با مسیلمه در ساخته، پرده عصمت و ناموس درباخت، و به حباله او درآمد، مهمّ ایشان به فساد انجامید. چنان که شرح آن در کتب تواریخ مذکور است، موصلیه بود [این نیم صفحه، که در کروشیه آمده در نسخه برلین و میشیگان نیست.] به نبوّت

به دروغ، و فساد کردنش با مسیلمه کذاب، و فتح بلاد یمن و غزو یمامه، و قتل مسیلمة الکذاب، و استخلاص بعضی عراق عرب به سعی خالد ولید، و او علی رغم عبدالمسیح حیری، به قوت اخلاص و ایقان در اسلام، دو مثقال زهر هلاهل خورد، و هیچ مضرت نیافت [بنگرید: تاریخ گزیده، ص ۱۷۱].

در سنه ثلاث عشر هجری، غزو یرموک بود، و فتح بعضی بلاد شام؛ و در جمادی الاخر، وفات ابوبکر [در نسخه کهن به اشتباه: عمر] اتفاق افتاد و او را دو سال و سه ماه و هفت روز، مدت خلافت بود، و بعد از او به حکم عمر [در نسخه کهن به اشتباه ابوبکر]، فتح اکثر بلاد شام بود، و وقعة الجسر به عراق عرب، در سنه اربع عشر هجری، غزو قادسیه بود، و استخلاص (بلاد) سواد که اکنون اعمال فراتی می خوانند.

در سنه خمس عشر هجری، فتح تمامت بلاد شام بود، و در سنه سته عشر هجری، فتح تمامت عراق عرب بود، و یزدگرد شهریار، از آنجا به خراسان گریخت، و آن مُلک در حوزه اسلام بود، و عمر [در نسخه کهن به اشتباه: ابوبکر] (بعد از آن)، آن را بر مسلمانان وقف نمود، و خراج معین کرد.

در سنه سبع عشر، فتوحات ولایات بکر و ربیعہ بود. در سنه ثمانه عشر وفات ابو عبید جراح، تاسع العشره بود، و به شام، وبا و طاعون. و فتوح ولایات آذربایجان و اران و ارمن، و بعضی از خوزستان، و برخی از فارس بود، و آغاز عمارت معاویه (ء ابوسفیان) در شام.

(در سنه تسع عشر، فتوح بقیه ولایات خوزستان و برخی از فارس بود).

در سنه عشرین وفات زینب بنت جحش حرم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، و بعد از آن وفات سوده بنت ذمعه هم حرم رسول - صلی الله علیه و

آله و سلّم - و فتوح مصر و اسکندریّه، و بحرین و بقیّه ولایات [۲۰۴] یمن.
در سنه احدی و عشرین (غزو نهاوند بود، و فتوح بعضی ولایات عراق
عجم.

در سنه اثنی و عشرین) فتوح تتمه ولایات عراق عجم بود و قُومش، و بعضی
از مازندران، و تتمه فارس و (بعضی) کرمان، و شبانکاره و مکران و خراسان، و
انهمام یزدگرد (: یزدگرد) شهریار، از خراسان به فرغانه ترکستان.
در سنه ثلاث و عشرین به ماه ذی الحجه قتل عمر بود. و او مدت ده سال و
شش ماه و هفت روز خلافت کرد (و در عهد او کار دین اسلام قوی گشت و بر
تمامت ادیان غلو یافت و سائر و منتشر شد).

در سنه اربع و عشرین، وفات حفصه (بنت عمر حرم رسول - صلی الله علیه
و آله و سلّم -) بود.

در سنه خمس و عشرین، نصب امرای اموی بود، و فتوح ولایات افریقیه و
بربر و اندلس!

در سنه ستّه و عشرین، ظفر سپاه اسلام بود بر لشکر روم، به سعی عبدالله بن
زبیر.

در سنه سبع و عشرین، فتوح بعضی ولایات مغرب بود.

در سنه ثمان و عشرین فتوح بعضی ولایات روم (بود)؛ و هم در این سال، در
روایات کلام الله، خلاف افتاد، چنانک هر گروه دیگر را کافر می خواند. عثمان
(عفان) آن را به اتفاق صحابه، قرآن برین صورت که اکنون در مصاحف مسطور
است، و بر زبان ها مذکور، جمع کرد.

در سنه تسع و عشرین آن را بیاض فرمود، و دیگر نسخ ها بسوخت.

در سنه ثلاثین، ردّت بعضی از اهل خراسان بود جهت مراجعت یزدگرد شهریار از فرغانه به خراسان، و افتادن انگشتی رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - (از دست عثمان) در چاه اریس، و ناپیدا شدن.

در سنه احدی و ثلاثین فتوح تتمه ی ولایات مازندران بود.

و در سنه اثنی و ثلاثین، قتل یزدگرد شهریار، و زوال دولت اکاسره بود، و وفات عبدالرحمن عوف عاشر العشره، و عباس عبدالمطلب عمّ رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - و تخریب قصر غمدان (: عمان!) به یمن که آن را عرب (چون کعبه) مقررّ (: معزز) داشتندی. (ابوصلت در حق آن گفته بیت:

فاشرب هنياً عليك التاج مرتفعاً في رأس غمدان دارا منك محلالاً)

[در متن کهن نیامده]

در سنه ثلاث و ثلاثین، غزو ذات الصور روم بود.

و در سنه اربع و ثلاثین، آغاز فتنه و آغالیدن عوام بود بر عثمان (بود) به اغراء (عبدالله بن سباء یهودی الاصل).

در سنه خمس و ثلاثین، غوغای عام بود بر عثمان، و تسکین آن به سعی [داخل پراتنز در نسخه کهن نیامده] (امیر المؤمنین) علی - علیه السلام - و معاودت ایشان به سوی تدبیر مروان حکم، و حصار کردن خانه را بر عثمان، و به ماه ذی الحجه، قتل عثمان (: او بود) بدان غوغا. و این (اولین) فتنه بود در دین اسلام، و او را [۲۰۴ب] دوازده سال، کم پانزده روز، مدّت خلافت بود.

در سنه ستّه و ثلاثین به ماه جمادی الاولی، حرب جمل بود به بصره، میان (امیر المؤمنین) علی و عایشه و طلحه و زبیر، و زیادت از ده هزار مسلمانان در آن جنگ کشته شدند. و هم در این سال، صفیه (بنت حبیب) خیبری، حرم رسول - صلی

الله علیه و آله و سلم - به مدینه نیاند. و از ذی القعدة این سال تا صد روز جنگ صفین بود میان (امیر المؤمنین) علی - علیه السلام و معاویه (بن ابی سفیان) علیه اللعنة (و الهاویه) - و حيله های عمرو عاص (معلون) و حکم حکمین و قایم شدن فتنه، و آغاز لعنت طرفین در آن جنگ مشهور است. و نود جنگ اتفاق افتاد، و زیادت از هفتاد هزار مسلمانان در آن حروب کشته شدند.

و در سنه سبع و ثلاثین، حرب خوارج نهر وان بود.

در سنه ثمان و ثلاثین، وفات میمونه بنت حارث حرم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود به مدینه.

در سنه تسع و ثلاثین، استیلاء معاویه بود بر بعضی از ولایات عراق عرب و دیار بکر و حجاز.

در سنه اربعین به ماه رمضان، قتل (امیر المؤمنین) علی - علیه السلام - بود در کوفه، و او چهار سال و نه ماه خلافت کرد. به قوت ولایت، آفتاب را از وقت غروب تا جای عصر آورد، تا ناهزش قضا نشد.

در سنه احدی و اربعین به ماه ربیع الاول، نزول (امیر المؤمنین) حسن بود از خلافت، و او شش ماه خلافت کرد، و در این وقت، سی سال خلافت خلفای راشدین تمام شد. و بعد از نزول او، آغاز حکومت و رواج تغلب و تسلط بنی امیه بود. اولشان معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه، (و مدت) نود و یک سال، آن تغلب داشتند، و چهارده کس حکم کردند.

و در سنه اربع و اربعین، ام حبیبه رمله بنت ابی سفیان حرم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - درگذشت.

در سنه خمس و اربعین، بطلان آئینه اسکندریه بود به مکر فرنگیان، و سهو و

حرص عمرو عاص.

در سنه تسع و اربعین، وفات (امیر المؤمنین) حسن (بن علی - علیه السلام -) بود به مدینه.

در سنه احدی و خمسین وفات سعد وقاص، سابع العشره بود، و او آخرین میّت عشره مبشره است.

در سنه سته و خمسین، (وفات جویریة بنت حارث حرم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم -)

در سنه ثمان و خمسین وفات عایشه بود به مکر معاویه.

در سنه تسع و خمسین، وفات ام سلمه (بنت امیه المخزومیه) حرم رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و [۲۰۵] به مدینه. و او بعد از تمامت زنان رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - درگذشت.

در سنه احدی و ستین، به عاشور (محرّم)، قتل (امیر المؤمنین) حسین - علیه السلام - بود، و واقعه اهل بیت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به کربلا، و بعد از آن خرابی مدینه و قتل اکثر صحابه به حکم یزید بن معاویه.

در سنه اثنی و ستین [درست آن ۶۶] مختار بن ابو عبیده ثقفی به تغلب بر مُلک کوفه، و اکثر عراق عرب مستولی گشت، و طالب خون (امام) (امیر المؤمنین) حسین - علیه السلام - (شد) و سه سال حاکم بود.

و در سنه اربع و ستین آغاز حکومت عبدالله زبیر بود به مکه، و لشکر یزید با او جنگ کردند، چنان که مسجد حرام به سنگ منجنیق خراب شد، و جامه کعبه از آتش نطف انداز بسوخت، و بعد از مراجعت ایشان، عبدالله زبیر در مدینه و دیگر ولایات یثرب و حجاز و یمن و بعضی از (یمن و) عراق و خراسان دست

یافت، و هشت سال در آن حکومت بیاند (: دست یافت).

در سنه خمس و ستین در بصره و شام، وبا و طاعون بود، مردم به تجهیز و تکفین نمی رسیدند. و در (عراق) ظهور خروج ازارقه، و ایشان طالب خون (امام) حسین (- علیه السلام-) بودند! و بعد از آن طالب ملک شدند.

در سنه سته و ستین قتل عمر سعد (و شمر ذی الجوشن) و اکثر قاتلان حسین به سعی مختار ثقفی که به تغلب حکم عراق و دیار بکر بود، و آغاز دولت مهلب بن ابی صفره و قرب چهل سال، دولت امارت او را و پسرانش را بود.

در سنه سبع و ستین، قتل عبیدالله زیاد بود، و هم به سعی مختار ثقفی. و در رمضان سال مذکور مختار ثقفی در جنگ مصعب زبیر کشته شد، و مصعب، به جای او حاکم گشت (: کشته شد!)

در سنه ثمانه و ستین ظهور ناصبیان ازارقه بود.

در سنه سبعین، قتل مصعب زبیر بود در جنگ عبدالملک مروان، و آن ملک ها در تصرف مروانیا آمد.

در سنه اثنی و سبعین، حرب حجاج یوسف ثقفی بود با عبدالله زبیر به مکه، و در آن سال بدین سبب کس به حج نرفت (: نکرد).

در سنه ثلاث و سبعین تخریب خانه کعبه (بود) به سنگ منجنیق، هم به سعی حجاج بن یوسف، و انجام کار عبدالله زبیر.

در سنه خمس و سبعین حجاج بن یوسف بر ملک ایران امارت یافت، و هیچ دقیقه از ظلم و جور نامرعی نگذاشت، و بیست سال اهل ایران را معذب داشت.

در سنه سته و سبعین، در دیار [۲۰۵ب] عرب، زر و نقره به عیار ده هفت

مسکوک کردند، و نام (خدای و) رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بر آن (بدو) نگاشتند؛ و پیش از آن در عرب این رسم نبود، و در هیچ مملکت نام خدای بر آن نگاشتندی، و صورت یا اسامی پادشاهان بودی.

در سنه اثنی و ثمانین خروج ابن اشعث بود بر حجاج، و دو سال با هم در حرب بودند، و زیادت از دویست هزار مسلمان در آن حرب کشته شدند.

و در سنه خمس و ثمانین، وزیر عبدالحمید بن یحیی فارسی که دستور عبدالملک مروان و افضل فضلالی جهان بود، صورت رقوم و سیاق و منها و من ذلک و حشو و بارز و دیگر صنایع آن علم که اکنون محاسبان بر آن عمل می کنند، وضع کرد [بنگرید توضیحات مستوفی در ظفرنامه: ۴۰۷/۲] و قتیبه بن مسلم در خراسان امارت یافت، و ده سال در آن حکومت بود.

و در سنه اربع و تسعین به ماه ذی الحججه، وفات امام (معصوم) زین العابدین (علی بن الحسین) - علیه السلام - بود به مدینه.

و در سنه خمس و تسعین خلاص مسلمانان بود از جور حجاج بن یوسف به مرگش.

در سنه سبع و تسعین آغاز دولت و وزارت برامکه بود، اولشان جعفر بلخی از تخم [= نسل] گودرز، دستور اردشیر بابکان، و او زر و نقره تمام عیار مسکوک کرد، و زرّ جعفری بدو منسوب است، و نود سال دولت وزارت در آن خانه دان بود، و از ایشان پنج کس وزارت کردند، و جهان کرم، و کریم جهان بودند.

و در سنه مائه، آغاز دعوت بنی عباس بود در جهان به خفیه. در سنه احدی و مائه، رفع لعنت بود از علی - علیه السلام - و از اهل بیت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به سعی عمر عبدالعزیز مروانی.

در سنه ثلاث و مایه، زوال دولت بنی مهلب بود.

در سنه خمس و مائه وفات ابوالبشر کعب بن عمرو انصاری بود، و آخرین میّت تمامت صحابه است، و به دعای رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - عمر دراز یافت.

در سنه اربع عشر و مائه، غیلان دمشقی واضع مذهب قدری را، هشام مروانی در دمشق صلب کرد.

در سنه خمس عشر مائه، لشکر خزر به ولایت اران و آذربایجان آمدند، و خرابی عظیم کردند، و لشکر اسلام به انتقام رفت، و ایشان را مقهور گردانید، و آن ملک نیز در اسلام آورد.

((و در سنه سبع و عشر مائه به ماه رجب، وفات محمدباقر - علیه السلام - بود به مدینه.

در سنه احدی و عشرین و مائه، خروج زید بن زین العابدین بود، و قومش که برگشتند گفتند [۲۰۶]: رفضوا زیدا، اسم رافضی بر ایشان افتاد و بر شیعه علم شد.)) [داخل پرانتز مکرر، در نسخه برلین نیامده است].

در سنه (سبع عشر و مائه) ظهور دولت بنی عباس، به سعی ابومسلم صاحب الدعوه (: صاحب دولت).

در سنه اثنی و ثلاثین (و مائه، به ماه ربیع الاول) ظهور دولت بنی عباس بود، (به) عراق عرب و تمامت ایران (زمین)، و اولشان السفاح عبیدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس. و سی و هفت خلیفه، پانصد و بیست و چهار سال خلافت کردند. و هم در این سال زوال دولت بنی امیه بود به ایران.

در سنه سبع و ثلاثین و مائه، قتل ابومسلم صاحب الدعوه (: صاحب دولت)

بود.

در سنه تسع و ثلاثین و مائه، معاودت دولت بنی امیه بود در اندلس، و مدت دولت (دویست و) هفتاد (هشتاد) و پنج سال در آن دولت بودند، و اولشان عبدالله بن معاویه بن هشام بن عبدالملک بن مروان بود، و سیزده کس حکم کردند.

در سنه اربع و اربعین و مائه، امام زاده، اسماعیل بن جعفر صادق، به دیهی به چهار فرسنگ مدینه متوفاً شد. و (امام) جعفر صادق - علیه السلام - او را بر دوش مردم به مدینه برد، و به خاک سپرد، و اما اسماعیلیان که شیعه سبعه اند، مسلم نداشتند، و گویند بعد از جعفر صادق در حیات بود، و امامت او را بودند موسی کاظم را.

در سنه ثمان و اربعین و مائه، به ماه رجب، وفات امام (معصوم) جعفر صادق - علیه السلام - بود به مدینه.

در سنه احدی و خمسین و مائه، وفات ابوحنیفه کوفی بود به بغداد.
در سنه سته و سبعین و مائه، استیصال حکیم بن هاشم برقی، سازنده ی ماه نخب بود که دعوی خدایی می کرد. [تاریخ گزیده: ۲۹۹].

در سنه سبعین و مائه، ابتدای دولت بنی فاطمه بود به بعضی اندلس [اینجا به معنای: مغرب]، سیصد و دو (ده) سال آن دولت داشتند، اولشان عبدالله بن حسن بن حسین بن علی المرتضی (مرتضی علی) (- علیه السلام -) بود، (و چنین حکم کردند). و هم در آن سال، قتل ابن المقنّع و جمعی زنادقه که نقیض قرآن انشا می کردند.

در سنه خمسین و سبعین و مائه، ظاهر کردن مشهد (امیر المؤمنین) علی - علیه

السلام- بود به سعی هارون الرشید، و پیش از آن، از خوف بنی امیه پیدا نشد.
در سنه سبع و سبعین و مائه، وفات مالک بن انس (الاصبحی) بود به مدینه.
در سنه ثلاث و ثمانین و مائه به ماه صفر، وفات (امام معصوم) (موسی کاظم
بود- علیه السلام-) به بغداد.

در سنه سبع و ثمانین و مائه، زوال دولت وزارت برامکه بود.
در سنه سبع و تسعین و مائه، اوّل دولت طاهر ذوالیمینین بود، و پنجاه و پنج
سال دولت امارت در آن تخمه بیاند [۲۰۶ب] و هفت کس حکم کردند.
در سنه ثلاث و مأتی، به ماه شوال، وفات (امام معصوم) علیّ ابن موسی
رضا (معصوم) (- علیه السلام -) بود به طوس. [در نسخه برلین، معصوم دو
بار، پیش و پس از اسم، تکرار شده است]

در سنه اربع و مأتی [در برلین اینجا و موارد بعد به جای «مأتی» مائه آمده
است!] به ماه رجب، وفات شافعی مطلبی بود به مصر. و بعد از این علوم
اوایل، چون حکمت مجسطی و ریاضی و هیأت و نجوم و اقلیدس و هندسه و
فلسفه و طب و رمل و صنعت و تاریخ و غیر آن، به فرمان مأمون از زبان عبری
و سریانی با عربی ترجمه کردند.

در سنه عشرين و مأتی به ماه رجب، وفات (امام معصوم) محمدجواد [علیه
السلام] بود به بغداد.

در سنه ثلاث و عشرين و مأتی قتل بابک خرّم دین، محیی مذهب مذموم
مزدک (علیه اللعنه) بود.

در سنه اربع و عشرين و مأتی قتل بازیار [کذا. در برلین: مابار!] طبری مُجدّد
مذهب میثوم ایشان بود، و قوم او را سرخ جامگان خوانند.

در سنه اثنی و ثلاثین و مأتی وفات (احمد) حنبل بود، به بغداد.
 در سنه اربع و ثلاثین و مأتی، اهل ادیان دیگر را غیار دوختند (به حکم متوکل خلیفه، و پیش از آن رسم غیار نبود). [داخل پراتنز در برلین نیامده].
 (و در سنه سته و ثلاثین و مأتی، هم به حکم او) قبر(گور) امام (امیر المؤمنین) حسین - علیه السلام - را خراب کردند، و مردم را از زیارت کردن و مجاور شدن منع کردند (: مانع بودند). میسر نمی شد، آب در آن زمین بستند تا اثر گور (قبر) به کلی ناچیز گردد، آب حیرت آورد، و زمین گور خشک ماند، بدین سبب آن را مشهد حایری خواندند.

در سنه خمسین و مأتی، آغاز دولت الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری بود به مملکت عراق عجم و مازندران؛ و سی و هفت (هشت) سال او و برادرش بر بعضی این مملکت حاکم بودند.

در سنه ثلاث و خمسین و مأتی، زوال دولت بنی طاهر ذوالیمینین، و ابتدای پادشاهی بنی لیث (بن) الصفار، به اکثر ایران بود، و سی و پنج سال در ایران غلو (علو) داشتند، و سه کس حکم کردند، بعد از آن، به سیستان قانع شدند، و تا غایت [= یعنی امروز!] در تصرف آن تخمه است، و ایشان را از تخم آل جلیدی می شمارند که از عهد موسی پیغمبر - علیه السلام - از ملوک بعضی جزایر و قلاع (بحر) هند بوده اند.

در سنه اربع و خمسین و مأتی، به ماه رجب، وفات (امام معصوم) علی نقی - علیه السلام - بود به سامره.

در سنه خمس و خمسین و مأتی، اوّل دولت برقعی علوی بود به بصره، و خروج غلامان بر خواجگان خود، و قرب پانزده سال بصره در تصرف او بود.

در سنه ستین و مأتی، به ماه ربیع الاول وفات (امام معصوم) حسن عسکری - علیه السلام - [۲۰۷] بود به (: در) سامره.

در سنه اربع و ستین [و مأتی] به ماه رمضان غیبت امام معصوم محمد المهدی - علیه الصلوة و السلام - (خاتم ائمة المعصومین رضوان الله علیهم اجمعین) [داخل پرانتز از نسخه برلین] بود به سامره.

در سنه سبع و ثمانین و مأتی، آخر کار بنی لیث صفّار و اوّل دولت بنی سامان بود به ایران؛ مقدّمشان اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان، از نسل بهرام چوبین، و صد و سی و دو سال و نیم در آن دولت بهاندند، و نه کس حکم کردند.

در سنه ثمان و ثمانین و مأتی زوال حکومت باقریان بود به مازندران و طبرستان.

در سنه اربع و تسعین و مأتی، قلع زکویه قرمطی بود.

در سنه سته و تسعین و مأتی ظهور دولت اسماعیلیان مصر و مغرب بود، ایشان بنی فاطمه اند. در سنه اثنی و ثلاثه، بر بنو اغلب، غالب شدند و نام خلافت یافتند، و جهت تقویت دولت خود، این حدیث (عالی) «علی رأس ثلاثه تطلع الشمس من مغربها» شهرت دادند، و دویست و شصت سال دولت خلافت در آن ملک، (آن) تخمه داشتندی، اولشان المهدی بن محمد بن الرضی عبدالله بن الثقفی قاسم بن الوفی [احمد] بن الوصی محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق بود، و چهارده کس حکم کردند.

در سنه عشر و ثلاثه به عهد مقتدر خلیفه، وزیرش ابوعلی محمد بن علی المعروف ابن مقله، این خط وضع کرد.

در سنه تسع عشر و ثلاثه هم به عهد او [یعنی مقتدر]، ابوسعید جنابی، و

جماعت قرامط، در مکه، وقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتلی عام کردند، و حجر الاسود بردند، و بدان خواری کردند (: نمودند).

در سنه احدی و عشرین و ثلثائه، ابتدای دولت دیالمه آل بویه بود به اکثر ایران، اولشان عمادالدوله علی بن بویه از نسل بهرام گور، و صد و بیست و هفت سال در آن دولت بهاندند، و هفده کس حکم براندند، و تخمه و شمشگیر بن زیاد در مملکت طبرستان و مازندران، حکومت یافتند، و زیاده از صد سال آنجا حاکم بودند، و هفت کس حکم کردند.

در سنه تسع و ثلثین و ثلثائه قرامطه، حجر الاسود باز آورد، و در کوفه به سی هزار دینار عوال به وکلای مطیع خلیفه فروختند، و خلیفه آن را به کعبه فرستاد، در رکن عراقی نشانند.

(در سنه خمس و ستین و ثلثائه، اسماعیلیان بر حجاز مستولی شدند، و از طرف بنی عباس بیرون بردند.) [این بند در نسخه برلین نیست].

در سنه خمس و سبعین و ثلثائه، مرغی بزرگتر از فیل، از بحر عمان برآمد، و بر پشته ای نشست، و روی به مشرق کرد، و سه نوبت به زبان فصیح گفت: قَدْ قَرُبْتُ، و تا سه روز می آمد و می گفت. و هم در این سال، در قوم مغول [۲۰۷ب]، الان قواا بنت قوری سیه از قبیله قیات [در ظفرنامه ۳/ ۲۶۷ به شعر: همین سال، آلان قوا بی پدر/ بزاد از قضای خدا سه پسر / کهنش نهم جد چنگیز خان/ ز روی نسب شد در آن دودمان] بعد از مدتی که شوهرش مرده، به زعم او، در (به) روشنی [نور] که از سر خرگاه در آمد، و به حلقش فروشد، حامله گشت، و به یک شکم، سه پسر آورد. پسر کهنترش «نهم» پدر چنگیز خان است. و هم در این سال، گروه سلجوقیان از ترکستان به ماوراءالنهر آمدند.

در سنه تسعین و ثلثائه زوال دولت سامانیان، و ابتدای سلطنت غزنویان سبکتکین بود، صد و پنجاه و پنج سال در آن دولت بودند، و چهارده کس حکم کردند.

در سنه تسع و تسعین و ثلثائه، آغاز تَغَلَب «بنی کلاب» بود به امارت شام. در سنه تسع و اربع مائه، تخریب بتخانه های هندوستان بود به سعی سلطان محمود غازی، و آوردن بت هزار هزار مثقال طلا، و دیگر بتان از زر و نقره، و بعد از گدازشان [= ذوب کردن] در خیرات صرف کردند. در سنه تسع و اربع مائه فتوح قنوج و دیگر ولایات هند بود، به سعی سلطان محمود غازی.

در سنه احدی عشر و اربع مائه، به حکم حاکم فاطمی در مدینه، به خفیه، نقب در (:بر) روضه رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - می زدند تا ابوبکر و عمر را از روضه حضرت بیرون آورند. (در آن ایام، در مدینه، در تغیر هوا و وقوع صواعق و ظهور علامات عظیم بود، چنان که اهل مدینه، همه بترسیدند و در انابت کوشیدند، و در حضرت رسالت گریختند، اما آن حال معلوم نکردند و نقّابان را به قتل در نیاوردند، و آن حفره را نینباشتند، آن علامات ساکن نشد). [این چند سطر از نسخه برلین و میشگان].

در سنه سته عشر و اربع مائه، گروه سلاجقه از ماوراء النهر به خراسان آمدند.

در سنه عشرین و اربع مائه، شیخ رئیس ابوعلی سینا، صورت عقد حساب نهاد، و محاسبان را از مهره شماری و دیگر منصوب ها چون تخته فرنگی و امثال آن، خلاص داد.

در سنه اربع و عشرين و اربع مائه، زوال دولت بنی امیه بود در بعضی اندلس.

در سنه تسع و عشرين و اربع مائه، آغاز دولت سلاجقه بود به ایران. اوّلشان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق، و صد و شصت و یک سال در وسط ایران، دولت داشتند و چهارده کس حکم کردند.

و در سنه ثلاث و ثلاثین و اربع مائه، اوّل حکومت قاوردیان سلجوقی بود به کرمان، و صد و پنجاه سال در آن حکومت بماندند؛ و پانزده کس حکم کردند (: راندند).

در سنه ثمان و اربعین و اربع مائه، زوال دولت آل بویه بود. در سنه خمسين و اربع مائه، اسماعیلیان مصر بر عراق عرب، به سعی بساسیری، مستولی شدند، و خلیفه القایم بامرالله را محبوس کردند، و یک سال و چهارماه حاکم بودند (: حکم کردند).

در سنه اربع و ستین [۲۰۸] و اربع مائه، جهت ماجرای وزیر نظام الملک و حسن صباح در صورت محاسبات، ارقام اوراق نهادند.

در سنه ثمانین و اربع مائه، آغاز دولت سلاجقه روم بود، و اوّلشان داود بن سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق، و ۲۲۰ (دویست و بیست) سال در آن ملک حاکم بودند، و چهارده کس سلطنت یافتند. و هم در این سال زوال دولت بنی فاطمه بود به بعضی اندلس.

در سنه احدی و ثمانین و اربع مائه، آغاز حکومت اتابکان دیار بکر و شام بود. اوّلشان آق سنقور سلغری، از حواشی سلطان ملک شاه سلجوقی، و قرب صد و هشتاد سال در (آن) حکومت زمان یافتند، و نه اتابک حکم کردند. (و

هم) در این سال، سلطان، دیگر حواشی خود را پادشاهی ولایت داد، و سال ها آن ولایت در فرمانشان بود، و سلاطین ماردین هنوز حاکمند.

در سنه ثلاث و ثمانین و اربع مائه، صعود حسن صباح بر قلعه الموت، و آغاز دولت اسماعیلیان بر (: در) ایران. و صد و هفتاد و یک سال در آن دعوت غلو داشتند، و هشت تن در حکومت سر افراشتند.

و در سنه تسعین و اربع مائه، فرنگیان، بیت المقدس را از تصرف مسلمانان بیرون بردند، و زیاده از هفتاد هزار مسلمان را بکشتند، و نود و پنج سال در تصرفشان بیاند.

در سنه احدی و تسعین و اربع مائه، ابتدای دولت خوارزم شاهیان بود. اولشان قطب الدین محمد بن توشکین غرجه، و از ایشان نه پادشاه، مدت صد و سی و هفت سال حکم کردند.

در سنه خمس مائه، وصول قوم اتابکان لر بزرگ بود از جبال السماق شام به ایران، و ایشان را بدین سبب ملک المغرب خوانند.

در سنه اربع و خمس مائه، قلع احمد عطاش و ملاحده اصفهان بود، و تخریب قلاع ایشان، به سعی سلطان محمد سلجوقی.

در سنه سته و خمس مائه، تخریب بتخانه هندوستان بود، هم به سعی سلطان محمد سلجوقی، و نقل مهترین بتان آنجا را به اصفهان، و در آستان مدرسه (سلطانی) افکندند، و آن بت را هندوان از او، برابر مروارید (عشری) باز می خریدند، نفروخت، و تقویت دین اسلام را بر آن چنین خواری کرد.

در سنه اثنی و عشرین و خمس مائه [۲۰۸ب] آغاز دولت پادشاهی گورخان قراختای بود بر ولایت بلاساقون و دیار ایغور و آن حدود، و مدت نود سال

پادشاهی آنجا در تخمه او (: در آن تخمه) به‌اند، و دو کس حُکم کردند.
 در سنه اثنی و ثلاثین و خمس مائه، حرب مسلمانان بود با کفار قراختای بر
 دست قطران، و شکست سپاه اسلام.
 در سنه ثلاث و اربعین و خمس مائه، اوّل دولت اتابکان سلغری فارس بود.
 مقدّمشان سنقر بن مودود بن زنگی بن آق سنقر از نسل سلغر (از) تخم باق خان
 (:آق) بن آغوز خان، و صد و بیست سال آن دولت داشتند، و یازده اتابک حکم
 کردند.
 در سنه خمس و اربعین و خمس مائه، زوال دولت غزنویان و آغاز سلطنت
 غوریان (در برلین: غزویان!) بود. اوّلشان علاء (الدوله و) الدّین حسن بن
 حسین بن نیام (:سام)، از نسل سوری پادشاه غور، و ایشان پنج پادشاه بودند،
 مدت شصت و چهار سال در آن دولت به‌اندند.
 در سنه ثمان و اربعین و خمس مائه، واقعه غُز بود به خراسان.
 در سنه تسع و اربعین و خمس مائه، ولادت چنگیز خان بود، به خلافت مقتفی
 خلیفه، و سلطنت سنجر بن ملکشاه سلجوقی.
 در سنه خمسین و خمس مائه، آغاز دولت اتابکان لر بزرگ بود. اوّلشان
 ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن الفضلوی، و تا غایت صد و نود سال
 است که در آن دولت اند، و نُه کس نام اتابکی یافتند.
 در سنه سته و خمسین و خمس مائه، زوال دولت اسماعیلیان مصر و مغرب بود،
 و ابتدای سلطنت آل ایوب به مصر، اوّلشان ملک صلاح الدین یوسف بن ایوب
 صاحب الحمص، و آل ایوب، قرب صد سال در آن دولت بودند، و چهار تن
 حُکم کردند.

در سنه تسع و خمسين و خمس مائه، به ماه رمضان ظهور دعوت اباحت ملاحظه اسماعیلی ایران بود، به سعی کارکیا (: کوره گیا) حسن بن محمد بن بزرگ امید رودباری که ملاحظه او را علی ذکره السلام خوانند، و از نسل نزار بن مستنصر فاطمی مغرب دانند، و اوامر و نواهی شرع به کلی مرتفع کردند، و آن روز را عید القیام گفتند، و تاریخ از آن داشتند، و هجری منسوخ پنداشتند. [تاریخ گزیده: ۵۲۳].

در سنه احدی و سبعین و خمس مائه، آل ایوب، مُلک شام از تصرف اتابک سیف الدین غازی بن مودود بن زنگی آقسنقر بیرون بردند، و از آن وقت باز [۲۰۹] با مصر است.

در سنه ثمانین و خمس مائه، اوّل دولت اتابکان لر کوچک بود. مقدّشان شجاع بن (: شجاع الدین) خورشید، و صد و پنجاه سال آن دولت داشتند، و پانزده کس اتابکی کردند.

در سنه احدی و ثمانین و خمس مائه، به ماه رجب، هفت کوكب سیّار، در سیّم درجه میزان، در یک دقیقه مجتمع شدند، و این اولین قران بود در مثلثه هوایی با قران جمیع کواکب. منجّمان حکم کردند که در تمامت ربع مسکون از آسیب طوفان باد، اثر آبادانی نماند، بل که کوهها خراب شود، (و از زمین چند گز باد ببرد و غلو درین معنی، انوری بیشتر می کرد، و مردم از این بیم در کوهها) [افزوده از برلین] و زیرزمین ها حفره کردند تا ایشان را از طوفان و باد پناه باشد، و چون هنگام قران، وقت به بدر بود و اعتدال خریفی، اتفاقا چندان باد نبود که غلّه پاک کنند، و در آن سال از بی بادی، غلّه ها تمام پاک نشد، و در روز حُکم، چراغی بر سر مناره بردند، باد آن را نشانید، و تا شب بسوخت، و در این

صورت حدیث «من صدق مُنجماً فقد كذب بما أنزل الله علی محمد - صَلَّى الله علیه و آله و سلم - ظهور هر چه تمامتر یافت. بزرگی در این معنی گفت: نظم: گفت انوری که از سبب بادهای سخت ویران شود عمارت و کاخ سکندری در روز حکم او نوزیدست هیچ باد یا مُرسل الرّیاح تو دانی و انوری در سنه ثلث و ثمانین و خمس مائه، زوال دولت قاوردیان کرمان بود.

[حکایت بالا را با اندک تفاوت بنگرید در تاریخ گزیده: ۴۶۴-۴۶۵]

در سنه خمس و ثمانین و خمس مائه، آل ایوب بیت المقدس را از تصرف فرنگیان بیرون آوردند، و با حوزه اسلام گرفتند، و از فرنگیان قتلی عظیم کردند. [تعبیر حوزه اسلام بسیار جدید و قابل توجه است]

و در سنه تسعین و خمس مائه، زوال دولت سلاجقه ایران بود، و آغاز حکومت خوارزم شاهیان بر عراق عجم.

در سنه تسع و تسعین و خمس مائه، ظهور دولت چنگیز خان بود به مُلک مغول، و اسم پادشاهی یافتن (وقهر) بر آونگ خان، خان کرایت. در سنه ثلاث و ستمائه بر طایانگ خان نایمان فیروز شد، و لقب چنگیزخان یافت.

در سنه خمس و ستمائه، بر شووسه التان [= شووسو التان خان] پادشاه ملک خطا دست یافت، و آن را برانداخت، و آن ملک را در ضبط آورد، و پادشاهی عظیم شد.

در سنه تسع و ستمائه زوال دولت غور بود، و ابتدای حکومت اسفہسالار کرت بر ملک هرات، و تا غایت در تصرف تخمه اوست.

در سنه اثنی عشر و ستمائه، زوال دولت گورخان قراختای بود به سعی

کوشلوک بن طایا [۲۰۹ب] بک خان نایبانی [= تایانگ خان]، و سلطان محمد خوارزم شاه، و هم در این سال، چنگیزخان با خوارزمشاه عهد و پیمان کرد و راه تجارت بگشادند (: بگشودند).

در سنه ثلاث عشر و ستمائه وصول تجار چنگیزخان بود به ایران، و قتل ایشان به فرمان خوارزمشاه، و تدبیر ایناللق پادشاه اترار.

در سنه خمس عشر و ستمائه خروج لشکر چنگیزخان بود، به کین تجار، به فتح ممالک ایران و توران و غیر آن، و در آن (سال) ولایت کاشغر و ختن و آن حدود را واقعه رسید.

در سنه سته عشر و ستمائه، بلاد ماوراء النهر و آن دیار را.
در سنه سبع عشر و ستمائه ملک خراسان و عراق عجم و آذربایجان و اران و این ولایت را.

در سنه ثمان عشر و ستمائه، دیگر ولایات ایران زمین را، و چندین هزار تومان آدمی بی گناه کشته شدند، و در جهان خرابی رفت که هرگز نرفته بود، و اگر تا هزار سال هیچ آفت نرسیدی، جهان با آن حال نرفتی که پیش از آن واقع (وقایع) بود. (به حقیقت یعنی این دو بیت مناسب صورت این احوال است، نظم:

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست بشکستن آن روانمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دوست ازهر که پیوست، و به کین که شکست
[داخل پرانت ز در نسخه برلین نیامده است].

در سنه احدی و عشرین و ستمائه اول دولت سلاطین قراختای کرمان بود.
مقدمشان براق حاجب بن نورختای من امرای گورخان. و هشتاد و چهار سال، آن ملک داشتند، و نه کس سلطنت کردند.

در سنه ثمان عشرین ستمائه زوال دولت خوارزم شاهیان بود به سعی مغول، و بر جای ایشان امرای مغول حاکم شدند (:گشتند)، و بیست و پنج سال حکم کردند، و چهار کس نام امارت یافتند.

در سنه ثلاث و خمسین و ستمائه، وصول هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بود به ایران.

در سنه اربع و خمسین و ستمائه زوال دولت اسماعیلیان ایران، و قلع ایشان به سعی هلاکو خان و تدبیر قاضی قزوین.

در سنه سته و خمسین و ستمائه، زوال دولت خلفای بنی عباس بود به ایران، و واقعه بغداد، به سعی (لشکر) هلاکو خان.

(در حاشیه: خواجه نصیر فرماید:

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه پیش هولاکو بیای دولت عباسیان آمد بسر) (در سنه تسع و خمسین و ستمائه زوال دولت اتابکان دیاربکر، به سعی لشکر هولاکو خان.

در سنه ثلاث و ستین و ستمائه زوال دولت اتابکان سلغری فارس بود به سعی لشکر هولاکو خان). [دو بند اخیر از نسخه برلین و در نسخه دانشگاه نیامده است.]

در سنه احدی و سبعین و ستمائه [در تاریخ گزیده [ص ۵۹۱] هم ص ۶۷۱ آمده و قطعاً نادرست)، خروج تارابی صاحب بدعت بود به بخارا، و قلعهش به سعی حکام آنجا. [تارابی در سال ۶۳۰ در بخارا شورش کرد و مستوفی این اشتباه را هم اینجا و هم در تاریخ گزیده دارد].

در سنه خمس و سبعین و ستائنه، ظهور (نو) دولت و فتنه بقیه قوم ملاحده بود به الموت، و قلع شان به سعی [۲۱۰] لشکر مغول.

در سنه اربع و تسعین و ستائنه. اسلام غازان خان و اکثر قوم مغول بود به ایران، به سعی امیر شهید نصرالله نوروز الغازی، و تخریب بتخانه ها و کلیسیاهای تمامت ایران، و بدین برکت، بعد از این در الوس دشت قبچاق ازبک خان از نسل توشی خان بن چنگیز خان، مسلمان شد، و اکثر قوم (مغول) آنجا در اسلام آمدند، و بدین تبعیت، پس از آن در ملک قآن، یعنی خطای و ختن و چین و ماچین، آینده قآن از نسل قبلائی خان بن تولی خان بن چنگیزخان مسلمانی گردیده، و قومش نیز اسلام یافتند، و به موافقت اینها، در ملک ترک، پادشاه ترمه شیرین از نسل جغتای خان بن چنگیز خان مسلمان شده، و قوم او نیز دین دار گشتند، و در هر چهار الوس، قوم مغول نام مسلمانی یافتند، و معنی الفضل للمتقدم صورت حال غازان خان شده.

در سنه تسع و تسعین و ستائنه، زوال دولت سلاجقه روم بود.

در سنه سته و سبع مائه غلوی [= برآمدن و تسلط] دولت سلاطین قراختای کرمان بود.

در سنه سته و سبع مائه، غلوی روافضه بود، و افکندن نام صحابه از خطبه، و بطلان آن به سبب الجایتو سلطان.

[روزگار مولف و فراگیر شدن آشوبها و ملوک الطوائف]

و امسال که سنه اربعین و سبع مائه (هجری) است، پنجم سال است تا در ملک ایران جهت وفات پادشاه (سعید) ابوسعید (- انار الله برهانه -)، غلو و فتنه

و آشوب است؛ و رعیت بیچاره گرفتار (زخم) شکنجه و چوب؛ زیرا امرای دولت، هر کس هوایی دارند، و ارکان مملکت هر یک رائی. همه در کار دولت، هر کس گویان شد، و از ملک جهان، تنها مراد خود را جویان آمده، لاجرم بدین سبب، کار فتنه بالا گرفته است، و اهل جهان، ترک متاع و کالا گرفته اند، نه ضیاع و سکان بلاد را (امکان) قرار، مقرر است، و نه اکراه (: اکراه) (و) مُزارعان ضیاع را مجال فرار میسر.

اکثر اهل ایران از کثرت ظلم حکام، بیجان آمده اند، و تمامت مُلک جهان از عدم امن و امان ویران شده، و کار حکومت به غایتی رسیده است که صورتش از معنی (مصراع) «غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی»، سرکشیده است، چه در این پنج سال، هفت پادشاه در وسط ممالک (مملکت) ایران حاکم گشتند، به خلاف [یعنی علاوه بر] آنچه در اطراف بر ولایات، به تغلب مستولی شد.

و اکنون سه پادشاه در این یک مُلک، جویای سلطنت اند. [۱]. قوم چوپانیان و امرای آذربایجان و اران و گرجستان، سلیمان خان [۲۱۰ب] نبیره شهزاده سوکای نواده هلاکو خان را سلطنت داده اند، [۲]. و امیر شیخ حسن جلایری و امرای دیاربکر و بغداد، جهان تیمورخان پسر الافرنک بن کیخاتو خان را به پادشاهی گزیده اند، [۳]. و امرای خراسان طغا تیمورخان [بن] جوجی قان را (به خانیت) نشانده اند.

و هر سه در طلب این ملک، لایزال در تکاپوی بوده اند، اما از قطع کار و دفع دشمن به یک سو، زیرا هر کدام از اینها که کثرت مخالف معلوم می کنند، با پیش نمی ایستد، و جنگ کمتر اتفاق می افتد.

و در این آمد شد لشکرها، رعیت ولایت، پایمال می گردد، و از کثرت نا

ایمنی دست از زرع باز می دارند، و تبدل احوال، به مرتبه ای که در هر جمعه، اغلب آنک خطبه به نام حاکمی دیگر (می) باید خواند، بلکه در یک جمعه از دو خطبه سخن (می) باید راند، و به هیچ وجه، صورت قراری، روی نمی نماید.
نظم:

مگر ز لطف، دری کردگار بگشاید که آب ایمنی باز روی کار آید
جهان ز ظلم چو پر شد، امید می دارم که عدل و راستی باز روی بنماید
چنانکه صیقلی داد رنگ زنگ ستم ز روی آئینه ی روزگار بزداید

[حکام طوایف نشین ایران]

و حکام طوایف نشین ایران که حکومت به ارث دارند:
چنانک به ماردین ملک صلاح (صالح) (الدین) بن ملک نجم الدین منصور بن المظفر.
و به ملک فارس و کرمان و شبانکاره و بعضی عراق عجم، ملک جلال الدین مسعود شاه بن شرف الدین محمود شاه اینجو،
و به ملک سیستان و (به ملک) هرمز و قیس [کیش] و بحرین و دیگر جزایر بحر، ملک قطب الدین [در اصل نسخه برلین جای سه چهار کلمه سفید]، به ملک لر بزرگ، اتابک جمال الدین افراسیاب پسر نصره الدین احمد که امسال بر جای برادر اتابک شد. [بنگرید: ریاض الفردوس خانی، ص ۲۴۵]
و به ملک هری و غور، ملک حسین بن غیاث الدین گرت (و از امرای جیلان امیره (سفید) لاهجان و امیره (سفید) قومس که سرور دیگر (امیران جیلان اند). از وفور این محن و کثرت این فتن، سیر از جان و بیزار از جهانند.

هر چند این پادشاهان را با ایشان در کار حکومت، حالیا نزاع نیست، اما هیچ یک از این صدمات (زحمات) و تشویشات بی صداع نیست، بلکه خرابی بسیار به مُلک و پادشاهی هر یک راه می یابد، و رعیت بیچاره آن [۲۱۱] تحکّات بر نمی تابد، و از ایشان هیچ یک بر مخالفت و مطاوعت کلی یکی از این سه پادشاه اقدام نمی توانند نمود.

نماند امید بهبودی در این حال مگر یزدان خورد این مُلک را غم
 ببخشاید بدین مشتی مساکین ز لطف خود نهد بر ریش مرهم
 که نیک و بد چو آید سوی غایت سخن کوتاه (دگرگونه) شود والله اعلم

و از پادشاهان مغول که در حوالی ایرانند، در ملک قآن (آینده قآن بن قبلائی خان بن تولی خان بن چنگیزخان)، و در ملک (ترک شیرین) بن جغتای خان بن چنگیزخان، و در الوس دشت قبیچاق، ازبک خان بن طغرلجه بن بقوقا آن [= منگوتور بن بن توتوخان] بن باتوخان بن توشاخان بن چنگیزخان پادشاهند. و عجب آنکه به زمان ماقبل، با وجود تمکّن پادشاهان این دیار، آن خواقین، پیوسته طالب این مُلک بودند، و لشکرهاشان اکثر اوقات برین (بدین) جانب تردّد نمودندی، و اکنون در چنین خلو عرصه، هیچ را از ایشان داعیه طلب این ملک نیست، و این دلیلی روشن است که شوکت جهانگیری و دولت جهاننداری، به قدرت کردگار است، نه به ضعف و قوّت شهریار، و کثرت و قلّت لشکر جرّار، و آیت «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» [آل عمران: ۲۶] برهان این تقدیر است.

و از پادشاهان دیگر قبایل هند و سند، سلطان علاء الدین محمدشاه سلطنت دارد، و در بذل و عطا درجه عالی کرده، در فسحت ملک، از رایان پیشین

در گذشته، و در ملک یمن سلطان امین حاکم [در نسخه برلین جای اسم سفید] است، و شهر (تعز دارالملک اوست)، و در ملک عرب بادیه نشین ابن عیسی بن مهنا امارت دارد، و در ملک مصر و شام، ملک ناصرالدین (بن قلاوون) چهل و چند سال است تا پادشاه است، و در ملک ارمنیه الاصغر، تکفور پادشاه است، «و در آن ملک ها نیز از اقتضای زمان، کثرت آشوب و فتنه است» [در نسخه برلین به جای آنچه در گیومه آمده: و در ملک فرنگ آشوب و فتنه است]، حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده، در جمیع بلاد امن و ایمنی کلی کرامت کرده، عدل و استقامتی حقیقی سایر و منتشر گرداناد، بمنّه وجوده .

[۲ .] الاسکندریه السریانیه

این تاریخ به شمسی نزدیک است، و مانده است به رومی و جنبان است، زیرا به سال چهارم یک روز کیسه را بر ماه شباط افزایشند، و آن را بیست و نه افزایشند [۲۱۱ب] و در دیگر سال ها، بیست و هشت بوده باشند. و اسامی ماه ها و عدد ایشان این است:

۱. تشرین الاول ۲. تشرین آخر ۳. کانون اول ۴. کانون آخر ۵. شباط ۶. آذر ۷. نیشان ۸. ایاز ۹. حزیران ۱۰. تموز ۱۱. آب ۱۲. ایلول.

و این تاریخ را سولوفس ملک انطاکیه که معاصر بود به اسکندر نهاد، اما به اسکندری معروف شد، و از این ماه ها، ایام که مشهور است، به زعم ترسایان، بیست و پنجم کانون الاول، میلاد عیسی - علیه السلام - است، در دیه ناصریه الخلیل از قری اورشلیم که او را بیت المقدس خوانند، و ترسایان را بدین سبب، نصرانی خوانند. و آن سال ستّ و ثلاثین و مائتی اسکندر بود، موافق سنه ثمان و

ستین و ستائنه بخت نصری.

و در ششم کانون الآخر، یحیی بن زکریّا - علیه السلام - عیسی مریم را در آب اردن تعمید کرد، یعنی بُسُت، و همان روز روح القدس بر شکل کبوتری به عیسی رسید، و ترسایان آن روز را فریرون اریح خوانند.

و از دوازدهم کانون الآخر تا هیجدهم، هر آن روز که دوشنبه بود، اول صوم پیغمبری است، و آن سه روز است، و سه هفته پیش از صوم بزرگ ایشان. و از دویم شباط تا هشتم، هر آن روز که دوشنبه بود، اول صوم بزرگ ایشان باشد، و مدت صومشان هفت هفته است، چنان که چهل و هشت روز باشد، زیرا آخرش شنبه باشد، و عید فطرشان اکثر در دهه میانین نیشان اتفاق افتد، و هر شنبه آخرین، هر چه شنبه و یکشنبه بود، صایم نباشند، و در این هفت از خوردن (هر) حیوانی محترز باشند و آخرین یکشنبه این صوم را معاین خوانند، و گویند در این روز مسیح - علیه السلام - بر ماده خری نشسته، کُره ای در دنبال از مصر تا بیت المقدس آمد، و دعوت دین کرد، و علمای جهودان را نکوهش نمود، و ایشان بر او کینه گرفتند. و در جمعه ای که در پی آن بود، حسب الشرع، مهتر جهود، آن را که حق تعالی شکل عیسی را بر او افکند، صلب کردند، آن را جمعة الصلوة خوانند، و یکشنبه که بعد از آن بود، آن را یکشنبه نو خوانند، و پنج شنبه، چهلم روز فطرشان باشد، سلاقا خوانند.

و گویند که عیسی - علیه السلام - در این روز، به آسمان رفت، و پنجاهم روز از فطرشان که هم یکشنبه بود، بنطیقسطی خوانند، و گویند در این [۲۱۲] روز روح القدس به حواریان فرود آمد، و ایشان را به دعوت دین عیسی به ولایات رهنما شد.

و در مصنفات ابوریحان منجم آمده که گویند، ترسایان را شبی است که آن را ماشوش (ماسوش) خوانند، و آن شب مرد و زن در مجمعی جمع شوند، و به تاریکی گیراگیر کنند، هر مرد را هر زن به دست افتد با او مباشرت کند، ما از این فعل بیزاریم، و عیسویان را از این معنی مبرا شماریم.

و به زعم منجمان، همیشه در سیزدهم آذار، آفتاب به اول نقطه حمل رسد، و در غره نیشان شرف آفتاب بر نوزده درجه حمل، و در نوزدهم تموز که آفتاب بر سه درجه اسد بود، اول گرمای باحور باشد [در باره باحور بنگرید: آثار الباقیه: ۴۱۷]. و طلوع شعری یبانی و مدت باحور یک هفته است، و اهل یونان را هر چه در آن (یک) هفته (هرچه) واقع شود، هر روز به ماهی دلیل کنند، از تشرین الاول تا به نیشان، (و نشان) نیکی و بدی و تنگی و فراخی سال از آن دانند، و در بیستم ماه آب که آفتاب پنج درجه سنبله بود، صورت حرارت بشکند، و هوای خنک حرکت کند (گردد)، و عرب در این معنی گفته اند نظم:

إذا ما مضى من آب عشرون ليلة أتاك نسيم البرد من كل جانب
و در هفتم شباط که آفتاب بر بیست و شش درجه دلو بود، جمره اول باشد آن را جمره الماء خوانند، یعنی آب در زمین آهنگ بالا کند، و در چهاردهم شباط جمره دویم باشد، آن را جمره الارض گویند، یعنی زمین از گرما در جوش آید. و در بیست و یکم شباط، جمره سیم باشد آن را جمره الاشجار گویند، یعنی درختان در حرکت نشو و نها آیند؛ و این نسبت با هوای معتدل است، چه در گرمسیرها از این زودتر و در سردسیرها از این دیرتر اتفاق افتد. و در بیست و ششم شباط، اول برد العجوز است، گویند قوم عاد در آن سرما هلاک شدند، و از ایشان جز پیرزنی نماند که برایشان نوحه کردی، آن هفته را بدان زن باز خوانند. و قوم عرب

گویند (از مشتق است که به سال باژگونه افتاده است، و این روایت درست تر می نماید، زیرا غایت برد العجوز هفته می نهند، و صرصر) [داخل پرانتز در برلین نیامده] قوم عاد، به هشت روز و هفت شب بود، و کلام مجید از عددش خبر می دهد: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا» [الحاقه: ۷] و برد العجوز را عجوز قلم نیز [۲۱۲ب] خوانند، و به عبدالله قلم منسوب. و از اهل نجوم، یعقوب کندی و غیره گویند: تغییر هوا در آن ایام باشد، از آنکه آفتاب به تربیع اوج خود می رسد، [این مطالب را بنگرید در: آثار الباقیه: ۳۹۳-۳۹۴] و اکنون شمار سال های این تاریخ، یک هزار و ششصد و پنجاه و یک سال است مرفوعش کر لا.

[۳ .] الايغورية التركية

ماه های ترکان و ایغوران هم قمری است، و اول ماه از حالت اجتماع گیرند، و به هر سه سال، یک سال سیزده ماه شمردند تا با شمسی نزدیک شود، و آن سال را شوم خوانند، و دوازده سال را شماری گویند، و اسامیش این است ۱. کلو ۲. اوصله ۳. بارس ۴. طوشوان ۵. طاوشقان ۶. لوئیلان ۷. یوند ۸. قوی ۹. پیچی ۱۰. واقوق ۱۱. ایت ۱۲. طنقوز. [با تلفظ دیگر: سیچقان. اودا. بارس. توشقان. لوی. ایلان. یونت. قوی. پیچی. تخاقوی. ایت. تنگوز]

و این اسامی را به زبان فارسی برین ترتیب، خواجه نصیر الدین طوسی نظم کرده است نظم:

بشنواز من بیشکی تا حفظ گردد مرتورا
نام سال ترک بر ترتیب اگر داری هوس

موش و گاو و یوز و خرگوش اژدها و مار و اسب
گوسفند و بوزنه مرغ و سگ و خوکست و بس

و پنج شمار که شصت سال بود، دوری انگارند؛ و به عبارت ایشان، ون خوانند، چون سر ون که آن را ساتک ون و جویک ون و حاون خوانند، بگذرد، باز حساب از سر گیرند، و اسامی ماه هاش این است: ۱. آرام آی ۲. ایکندی آی ۳. اوخوتح آی ۴. اوچنج آی ۵. اوبریج آی ۶. التونج آی ۷. بیشخ آی ۸. بیفتح آی ۹. سکیسنح آی ۱۰. طوفج آی ۱۱. اونونج آی ۱۲. بیرمکریج آی حیفاط آی.

و ایشان را ماهها بعضی سی، و بعضی بیست ونه شبانه روز اند، و امسال سال توشقان است، چهارم سال از شمار دویم از دور فلک جویک ون، و صد و سی و ششم سال از جلوس چنگیزخان.

[۵ .] الجلالیة الملکیة

این تاریخ شمسی است، و به سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی منسوب. نام ماه هاش همان که فارسیان راست. و اوّل (سال) رسیدن آفتاب (در نصف النهار آن روز)، به اوّل نقطه حمل. (و شمار سالهایش ... ن دویمت و شصت و یک سال و سالش مانند سیصد و شصت و پنج شبانروز و ربعی تقریباً است). [متن اخیر داخل پرانتز از نسخه برلین]

[۶ .] اندانیة الغازانیة

این تاریخ هم شمسی است و به غازان خان مغول منسوب، و اولش رسیدن

به آفتاب اول نقطه حمل) [داخل پرانتز از نسخه برلین] و نام ماه ها ندارد، و سبب وضعش آن که تا در همه ملک ایران حساب بر یک تاریخ باشد، چه پیش از این سال ها، هر گروه به تاریخی دیگر بودی، چون هجری و یزدجردی و اسکندری و امثال آن). و آغاز وضعش، روز پنج شنبه بود [۲۱۳] ثلاث عشر رجب سنه احدی و سبعمائه هجری [کسی در حاشیه نوشته: تاریخ ۱۳ رجب ۷۰۱ هـ تاریخ ۷۳۸] و اکنون از این تاریخ، سی و هفتم سال است. و تواریخی که مشهور است و در این مُلک بر آن عمل می کنند، هر یک به چندین روز پیش از آن بوده است.

اول جلالی ملکی ۸۱۴۵۱ روز پیش از خانی بوده است، مرفوعش کب و لا باشد. دویم فارسی یزدجردی ۱۶۳۱۷۳ (صد و شصت و سه هزار و صد و هفتاد و سه روز) پیش از جلالی بوده، مرفوعش مه بط کح باشد، مقدار ۲۴۴۶۲۴ (دویست و چهل و چهار هزار و ششصد و بیست و چهار روز) روز پیش از خانی بوده، مرفوعش ک ده [ا ر ن ر د] باشد. سیم هجری به مقدار ۳۶۲۴ روز پیش از فارسی بوده، مرفوعش ۷۷۹۵۱ و مقدار ۱۶۶۷۹۷ روز پیش از جلالی بوده، (این عبارت در نسخه برلین: سیم هجری به مقدار ۳۶۲۴ سه هزار ۱۶۶۷۹۷ صد و شصت و شش هزار و هفتصد و نود و هفت) مرفوعش مو بط ی باشد، و ۲۴۸۲۳۸ (دویست و چهل و هشت هزار و دویست و چهل و هشت) روز پیش از خانی بوده مرفوعش اح بر کح باشد. چهارم اسکندری به مقدار ۸۰۰ بر کح روز پیش از فارسی بوده، مرفوعش ا ا یح ید، و به مقدار ۵۰۷۴۹۷ روز پیش از جلالی بوده، مرفوعش بک یح یر باشد.

[۷ .] الفارسیة الیزدجردیه

این تاریخ گردان است به گردش کران، زیرا که فارسیان را پیش از ظهور اسلام، تاریخ، جلوس پادشاه وقت می بود، و به هر جلوسی مجدد می کرده اند، چون یزدگرد آخر ملوک فرس است، تاریخ او در میان ایشان بماند، و در آن سال غره فروردین، روز سه شنبه بوده است، و اوایل تابستان.

ماه هاش اصطلاحی است، و هر یک سی روز است، و خنسه مسترقه، در آخر آبان ماه بر آن افزایشند، و هر چه در آن روزها واقع شود، به تنگی و فراخی و نیکی و بدی (: بدین) سال از آن دانند. و منجّمان، خنسه مسترقه در آخر اسفندارمذ که آخر فارس است افزایشند.

و پارسیان را کیسه پیش از ظهور اسلام، به هر صد و بیست سال یک سال را سیزده ماه گرفتندی، و کیسه در آن راست کردندی تا با شمس موافق افتادی، و این سال را بهترک خواندندی، اما در زمان اسلام، دیگر کیسه بکار نداشتندی، و تاریخشان گردان شد، و اسامی ماه هاشان این است:

۱. فروردین ۲. اردی بهشت ۳. خرداد ۴. تیر ۵. مرداد ۶. شهریور ۷. مهر ۸. آبان ۹. آذر ۱۰. دی ۱۱. بهمن ۱۲. اسفندارمذ.

و پارسیان هفته نمی دارند، و همه روزها را اسامی نهاده اند بر نام خدای، و فرشتگان آن را تسبیحی شمارند و شرحش این است: ۱. ادرمزد ۲. بهمن ۳. اردی بهشت ۴. شهریور [۲۱۳ب] ۵. اسفندارمذ ۶. خرداد ۷. مرداد ۸. دی ۹. آذر ۱۰. آبان ۱۱. خورماه ۱۲. مهرحوش ۱۳. و همسه ۱۴. مهر ۱۵. اسروش ۱۶. رش ۱۷. فروردین ۱۸. بهرام ۱۹. رام ۲۰. ماد [باز] ۲۱. وتندین ۲۲. دین ۲۳. آرد ۲۴. ماه شاد ۲۵. آسمان ۲۶. راسار ۲۷. مهر اسفند ۲۸.

ابدان ۲۹. نیران [برای مقایسه و تفاوت اسامی روزها بنگرید: آثار الباقیه: ۶۸] هر آن روز از این نام که هم نام ماهی بود، ایشان را جشنی بود (: باشد)، و آن از (مهر) ماه، یازده روز است، و چون هم نام آن ماه بود، جشن بزرگ شد، و شمار جشن ها که پیش ایشان معتبر است، غره فروردین نوروز است، آن را نوروز کبری خوانند. و جماعتی از مزدکیان که خود را در میان اسلام پنهان کرده اند، در آن شب زن و مرد ایشان در مجمعی شوند، و بعد از زمزمه که رسم ایشان است، بزغاله ی بسته را در تابه افکنند، و زخم زنند و چراغ بکشند، و به تاریکی گیراگیر کنند، هر مرد را هر زنی که به دست افتد با او مباشرت کند، و آن منی را جمع کنند، و به خمیرمایه سالیانه سازند، و آن قوم را بزبان خوانند، و ایشان این معنی پنهان دارند، و جز با هم جنس خود پیوند نکنند.

و در چهار روز بعد از غره فروردین، هم جشنها اند، و پنجم که ششم فروردین بود، جشن بزرگ خوانند. سیزدهم تیرماه جشن تیرگان است، گویند آرش تیری از طبرستان به طخارستان افکند، و این حکایت مشهور است، و شانزدهم مهرماه جشن مهرگان است، و در این روز فریدون بر ضحاک فیروزی شد، و حکام را مهر بر رعیت افتاد، و پنج روز آخر آبان ماه جشن پروردگان است، و خمه مسترقه بر آن افزایشند، ده روز شود. و غره آذر ماه جشن کوسه برنشستن است [شرحش را بنگرید در: آثار الباقیه: ۳۴۲]، و در آن وقت، نزدیک بهار بوده، و دویم بهمن ماه، جشن بهمن جنه است، و دهمش جشن سده. و از عهد جمشید باز است؛ و پنج روز آخر اسفندارمذ، مردگیران خوانند که زنان از مردان آرزو خواهند، و دیگر جشن ها به مرتبه از اینها فروتر است به معتقد فارسیان، و بعضی گویند به اختیار امام جعفر صادق - علیه السلام - در هر ماه،

در این هفت روز، سیّم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم هیچ کار نشاید کرد، و این معنی را نظم کرده اند، نظم:

در مه فارسی بود هفت روز در همه کار ناوک و دلسوز
 سیّم و پنجم است و سیزدهم شانزده، بیست و چار و بیست و یکم
 چارم و هشتم از برای سفر بد بود، هم [۲۱۴] نکاح را منکر
 ذکر ایّام در همه کاری نیست از هیچ روش (: رویش) آزاری
 و اسامی خمسه مسترقه این است:

۱. امنور ۲. اشنود ۳. اشمند ۴. وهشت ۵. وشنوش. [بیرونی از اختلاف

تلفظ بسیار در این اسامی می گوید: بنگرید: آثار الباقیه: ۶۹-۷۰]

و هر سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز می باشد، و شمار سال هاش، اکنون هفتصد و هشت است، و بعضی فارسیان آغاز تاریخ از هلاک یزدگرد گیرند، و آن بیست سال بعد از این تاریخ است.

بابت دوم

تواریخی که در ایران بر آن عملی نیست، و آن نُه تاریخ است:

[۱ .] الجاهلیة العربیه

این تاریخ جنبان بوده، زیرا شمار سالهای عرب در جاهلی، بر کار بزرگ و وقایع معتبر بودی که در میان ایشان واقع شدی، و در آخر، بر قضیه ابرهه صباَح بود که به ویران کردن خانه کعبه آمد، و به طیور ابابیل هلاک شده، و شرح آن قصه از کلام مجید خبر می دهد، در سوره الم تر کَیْفَ ظاهر است؛ و عرب آن سال را عام الفیل خواندند، و تاریخ از آن گرفتند، (و) آن سال ولادت رسول است، و شمار ماههای آن هم قمری بوده است، و اوّل ماه، حکم بر رویت اهله؛ اما بهر سه سال، یک سال را سیزده ماه گرفتندی، و آن ماه را نسئ خواندندی، یعنی فراموش کرده. و غرضشان از این معنی آنکه موسم حج، همیشه (به یک) هنگام بودی، و ایشان را از تجارت باز نداشتی، و آن گروه را که از جهت عرب این شمار نگاه داشتند، فلامش! گفتندی، و ایشان در خطبه، آن حال را بر عرب عرض کردند، و اگر ماه مکرّر از ماههای حرام افتادی، یکی از آن در خطبه حلال گردانیدی. اسامی ماههای این است:

۱. موتمن ۲. ناصر ۳. خوان ۴. وبعان (:وایسان) ۵. جنین ۶. زبّی ۷. اصم ۸. عادل ۹. بابی (:نابق) ۱۰. دعل ۱۱. ورنه ۱۲. برک [تفصیل و تلفظ دیگر این اسامی را بنگرید: آثار الباقیه: ۹۲]

و این تاریخ در نهم سال هجرت، به نزول سوره براءت منسوخ شد، و اکنون بدان عمل نیست.

[۲ .] الخطائیه

شمار سال و ماه اهل خطا، بر شیوه ایغور است که دوازده سال را شماری خوانند، و پنج شمار یک ون گویند، و چون سر ون بگذرد، باز حساب از سر گیرند، و به زعم ایشان، چنانچه خواجه نصیرالدین طوسی در زیج خانی آورده، از هبوط آدم - علیه السلام - تا جلوس چنگیزخان، بیست و هشت هزار و (هشتصد و) شصت، و دو ون (تمام) که هزار هزار و هفتصد و سی و یک هزار و هفتصد و بیست سال باشد، گذشته بود.

[۳ .] الخارزمیه

این تاریخ جنبان است، و به خوارزم [۲۱۴ب] شاه احمد بن محمد بن عراق (بن) منصور منسوب است، و اولش رسیدن آفتاب به شرف، و بنیادش بر تاریخ سریانی اسکندری، و سبب وضعش جهت معرفت هنگام کشت و ورز و حصاد، تا تغییر پذیر [؟] نبود، و از اختراع آن (تاکنون صد و هفتاد سال است) [داخل پرانتز در برلین نیامده]. [برای تفصیل در باره تقویم خوارزمی بنگرید: آثار الباقیه: ص ۷۳ به بعد].

[۴ .] الرومیه

این تاریخ جنبان است، و رومیان را تواریخ بسیار بوده است، اما معتبرترین اغشطشی [اغسطس] که اوّل قیصره است، و معاصر عیسی پیغمبر، و این تاریخ به روایتی از جلوس اوست، و به روایتی از پذیرفتن رومیان دین ترسایی را هم به عهد او، و این روایت درست تر است، و سالشان سریانی است، و به شمسی نزدیک، و اولش با غره کانون الآخر موافق می افتد، و در ماه دویم که آن را افرادبوس (: فرادبوس) گویند، کیسه کنند، و آن ماه موافق شباط است. و اسامی ماههاشان (و عدد روزهاشان) این است: ۱. بنوریوس ۲. فیرادبوس ۳. مارطبوس ۴. افریلون ۵. مایوس ۶. بوسیوس ۷. بولیوس ۸. اوعسطوس ۹. ستمبریوس ۱۰. اولطیرمروس ۱۱. بواصربوس ۱۲. دوممطربوس. و عدد روزگار سال ایشان و سریانی اسکندری و یهودی بنی اسرائیلی و هندی؛ جهت آنکه بهر چند سال، یک روز کیسه می کنند، همه سال بر یک قرار نمی باشد، و عدد سالهای رومی اغشطشی، به قول ابوریحان، اکنون یک هزار و سیصد و شصت و نه سال است.

[۵ .] السغدیه

ایشان مغان ماوراء النهرند، و تاریخشان جنبان، و ماههاشان سی سی راست، و خمسه مسترقه، در آخر سال افزایند، و آن ماه را سی و پنج شمارند، و آن (: ایشان) را نیز کیسه نیست، و اوّل سالشان، موافق ششم فروردین فارسی است، و اسامی ماههاشان چنین است: ۱. ابوشرو ۲. خورجو ۳. نیس ۴. بشاک ۵. شاخدا ۶. مژکیدى (:مریخدا) ۷. ففکان ۸. اتالخ ۹. فشوع ۱۰. امافوع ۱۱.

ویمد ۱۲. حشوم. [تلفظ این اسامی دقیق نیست]

و هر سالشان، مانند فارسی سیصد و شصت و پنج شبانروز است، و عدد تاریخشان اکنون سالست. [در هر دو نسخه عدد نیامده] [در باره اعیاد سغدیان بنگرید: آثار الباقیه: ۲۶۱-۳۶۲]

[۶ .] القبطیه بختصریه

این تاریخ اصطلاحی و گردان است، و (هر ماهی سی روز است و) و خمس مسترقه در آخر سال افزایند، و او را ابوعماتین [عامین] خوانند، و بعضی ماه کوچک گویند (و کیسه ندارند و سالهاشان مانند فارسی و سغدی، هر سال سیصد و شصت و پنج شبانروز است)؛ و بدین سبب حکمای ماتقدم، بنیاد ارساد و زیجات، اکثر بر این تاریخ نهاده اند، و بطلمیوس ارساد سیارات [۲۱۵] هم بر آن تاریخ کرده است [بنگرید: آثار الباقیه: ۴۳]، و از آن ثوابت بر تاریخ ابطیس ملک الروم که معاصر او بوده. و سر سال قبطیان تا اول (دی ماه) فارسی موافق می افتد، و اسامی ماههاش این است:

۱. توت. ۲. فاوبی. ۳. اثور. ۴. کواق. ۵. طوبی. ۶. ماکیر (: ماخیر). ۷. فامینوث. ۸. فوموئی. ۹. ماخون. ۱۰. پاونی (: اتاولی). ۱۱. افیق (: افیقن). ۱۲. ماسوری، و اکنون سالهاش به قول ابوریحان دو هزار و هشتاد و شش سال است. [مقایسه کنید با: آثار الباقیه: ۷۶]

[۷ .] المعتضدیه

این تاریخ جنبان است، به شانزدهم خلیفه بنی عباس المعتضد بالله احمد بن

الموفق طلحه بن المتوکل منسوب است، و حسابش بر ماه های اسکندری، و اولش رسیدن آفتاب به اوج در یازدهم حزیران، وضعش در سنه الف و سبع و مآتی اسکندری، و سبب وضعش جهت آسانی ادای خراج بر رعیت که ارتفاعات رسیده، و از آن زمان تا اکنون چهارصد و چهل و چهار سال است.

[۷ .] الهندیه

تاریخ هندیان جنبان است، و ایشان را تواریخ بسیار است، و آنچه از آن مشهور است از هلاک پادشاهان سککال (: سنگ کال) نام است که سخت ظالم بود، و هلاک او ایشان را فتوحی هر چه تمامتر بوده. ایشان را ماههای اصطلاحیست، و سی سی راست، و چون پنج سال بگذرد، سال ششم را سیزده ماه شمردند، و کیسه در آن ماه کنند تا با شمسی راست شود، و او را او مان (: ادماسه) خوانند، و اسامی ماههای این است:

۱. جیتر ۲. بیشاک ۳. حررت ۴. اشار ۵. شراین ۶. اشوحح ۷. بهادریت ۸. کارتک ۹. منکهر ۱۰. ابوس ۱۱. ماکه ۱۲. مالکی. [در باره اطلاعات تفصیلی مربوط به ماه ها و تقویم هندی بنگرید: تحقیق ما للهند: ص ۲۶۲ به بعد.]
و اکنون عدد سالهای این تاریخ، و به زعم ایشان چنان که در بعضی تصانیف ابوریحان منجم آمده، از عهد آدم تا ظهور دولت مصطفوی صد و هفتاد و سه لک و هفت هزار و صد و پنجاه سال، و به (دیگر) قول یک لک را ده هزار سال و به دیگر قول صد هزار ماه می شمردند.

[۸ .] اليهودیة بنی اسرائیل

این تاریخ جنبان است، و آغازش خروج بنی اسرائیل به هجرت از مصر و هلاک فرعون، و آن در اوایل فصل بهار، و اواسط ماه نisan بوده است، و ماههای ایشان نیز قمری است، اولش از حالت اجتماع بگیرند، و به هر سه سال، یک سال را سیزده ماه شمردند، و آن را عبور خوانند، [آثار الباقیه: ۸۱] یعنی آبستن به سیزدهم ماه، [۲۱۵ب]، و آن در ماه آذار بود، و در آن سال آذار مکرر شود، و این معنی بر ایشان فرض است که به نصّ تورات امرشان، چنانکه سال و ماه، هر دو طبیعی دارند به اصطلاحی، و ماههایشان اولین سی، و دویم بیست و نه بود، و بر این ترتیب تا آخر سال، و ماههای عرب بسیار موافق افتد، مگر که گاه یک روز تفاوت کند، جهت آنکه پیش ایشان جایز نیست که اوّل سال یکشنبه و چهارشنبه و آدینه بود، و این تفاوت زیاده مرحشوان یا کسلو بود، گاه بود هر دو را سی، و گاه بود هر دو را بیست و نه شبانروز شمردند، و اسامی ماههای این است:

۱. اتشری ب. مرحشوان ج. کسلو (کسلو) د. اطيونت (:طیوث) ه. شبوط و. اذار ز. نیس ح. آیر ط. سیوان ی. تموز یا. آوء یب. الول. [بنگرید: آثار الباقیه: ۸۱]

و در این تاریخ، از ازمان متبرّکه، چنانکه موسی بن میمون که اعلم علمای ایشان بوده در کتاب المحدودات آورده، روز غره اتشری، جشنی بزرگ است آن را رش شولو (: شونون) خوانند؛ یعنی سر سال، و به معتقد ایشان، در این روز، اسحاق پیغمبر ذبیح الله شد، و دهم تشری، کبّور خوانند، و صوم فرض مطلق آن روز است، و مقدارش، بیست و پنج ساعت است، و اولش پیش از غروب

نهم، و تارکش واجب القتل بود؛ و دیگر صوم های ایشان افزونی است نه فرض مطلق، و نشاید که این روز کبّور یک شنبه و سه شنبه یا آدینه بود، و از پانزدهم تشری تا هفت روز، عید مظله است که بر سایه درختان نشینند و جامه گرانه‌ایه پوشند، و آخرین روز آن را عرابا خوانند، و این بیست و یکم تشری باشد، و در بیست و چهارم تشری عید شمیمی است، و از ۲۵ کسلو (:کسلو) تا هشت روز، عید حنکه است (شرح آن را بنگرید: آثار الباقیه: ص ۴۳۳) که در شب های او چراغ افروزند، در شب اول یکی و در دویم دو تا به هشت رسانند، و دهم طویث [طیث]، صوم موت هارون است (و آن از صومهای مخترع است و روز هفتم آذار صوم موت موسی - علیه السلام - است)، و ۱۴ آذار، بوری خوانند، و هامان سوز نیز گویند، و در ۱۵ نیسن، عیدی است که او را فصیح (:فتح) گویند، و آن روز آزادی ایشان است از بندگی قبطیان، به هجرت کردن از مصر، و یک هفته در آن عید باشد، آن هفته را فطیر خوران گویند، و نشاید که در آن هفته خمیر خورند [۲۱۶]. و آخر آن هفته را کبس (:کبش) خوانند، و آن چون حجّی باشد ایشان را، جهت آنکه فرعون در این روز غرق شد، و ششم سیوان، عشرتا خوانند، و آن را نیز چون حجّی انگارند، زیرا که تورات در این روز از حضرت عزّت به موسی رسید، [در باره حج های یهود بنگرید: تاریخ گزیده: ۴۳۷] و نهم اوء، صوم بختنصری است، و تخریب بیت المقدس، و غره الول، اول صوم اربعین موسی است، و این صوم، همچو سنتی است.

شمار سال هاشان به زعم ایشان تا خراب کردن بخت النصر بیت المقدس را ۲۰۸۶ (دو هزار و هشتاد و شش) سال و تا ساختن سلیمان آن را ۲۵۸۳ (دو هزار و پانصد هشتاد و دو) سال، تا غرق گشتن فرعون و خلاصی (: خلاص

گشتن) ایشان از بندگی ۲۸۶۵ (دو هزار و هشتصد و شصت و پنج) سال، و چنان که در تاریخ خانی (: زیج خوانی) آمده تا غرق فرعون و خلاصی ایشان (اکنون) ۲۶۵۱ (دو هزار و ششصد و پنجاه و یک) سال است، و تا زمان آتش ابراهیم به زعم ایشان ۳۳۴۰ (سه هزار و سیصد و چهل سال) و تا زمان طوفان نوح ۴۴۴۳ (چهار هزار و چهارصد و چهل و سه) سال و تا هبوط آدم ۶۶۸۵ (شش هزار و ششصد و هشتاد و پنج) سال است. این است آنچه از احوال تاریخ اینجا در خور بود.









